



سوال

(63) فارسی فتاویٰ الاقوال الصحیحة فی احکام النسیکة

جواب

السلام علیکم ورحمة اللہ وبرکاتہ

فارسی فتاویٰ الاقوال الصحیحة فی احکام النسیکة

الجواب بعون الوهاب بشرط صحة السؤال

وعلیکم السلام ورحمة اللہ وبرکاتہ!

الحمد لله، والصلاة والسلام على رسول الله، أما بعد!

حمد است آن رب العباد که انسان را نکلی اقرار وحدانیت محلی ساخته، و بنور تصدیق الوهیت مزین کرده، و اتباع شریعت بیضا نیندا محمد ﷺ ارشاد فرموده، چه مجال دارد بشر که انعام نامحدود او را بشمار آورد، اگر بجای نعمتی همه عمر خود را در شکرگزاری او گذارد و دانشود، این درگاه بیت عظیم الشان که باب انعام مفتوح است بر کسی تنگ نکرده مسلمان باشد یا منافق کافر باشد یا مشرک، لیکن با این همه تساوی مراتب گیر و مسلمان در باب انعام خود صرف درین دار فانی کرده اند، اما در دار البقا پس آنانیکه در توحید خدا ثابت قدم ماندند، و باو شریک نکردند هیچ کسی و بر رسالت نیندا محمد ﷺ قائل شدند، آنها موعود اند با انعام گوناگون که خارج است از تصور، و داخل شدند در آیه کریمه:

وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يَدْخُلْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ (النساء: ۱۳)

قوله تعالى إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوَلًا (الكهف: ۱۰۷، ۱۰۸)

و اما آنانکه بخدا شریک گردانیدند دیگر را، و گرفتار کفر شدند، پس مقام آنها جهنم است، و چنان رانج و الم برکشند که بیرون از خیال است۔ نعوذ باللہ منه، و داخل اند تحت قوله تعالى:

إِنَّ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَهْرَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَأَوَّاهُ النَّارُ (المائدة: ۷۲)

وقوله تعالى:

إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونِ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَضَلَّ اللَّهُ لَبِيعًا (النساء: ۱۱۶)

و چون رحمت خدا عز و جل بر عباد خود چنان شامل حال بوده است که اگر بمنزله حیات زده شود صحیح است، بنخواست که عباد خود را رایی بنمایم، تا ازین عذاب ربانی یا بند پس در هر قوم رسول فرستاده ﷺ ایشان را ایشان بدایت یا بند، و عبادت خدا را کنند، و دیگران را با و همسر نکنند۔ و آخرین آن رسل محمد اند ﷺ رحمت خدا نازل با و روح اقدس شان که بوسیله حضرت ایشان کلام یزدانی را معلوم ساختم، در جمیع احکام خدا تعالی ایمان آوردم، و کفر را از اسلام و شرک را از توحید و بدعت را از سنت و حرام را از حلال تمیز کردم، آن جل مجده این حبیب خود را بر تبه



عظیم نواختہ کہ بخشی از انبیا علیہم السلام عطا نہ کرده :

ذَٰلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (الحجید: ۲۱)

ما مسلمان را نعمت و فخر عظیم است کہ بہ شنائے جناب ایشان اوقات گزاریم، و بصلوة و سلام بر ایشان مصروف مانیم، ما بہ عباد، و چہ رتبہ داریم، خود آن مالک الملک بر حبیب خود تحفہ سلام و صلوة نازل می فرماید :

إِنَّ اللَّهَ وَكَرَّهَتْهُ، يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا (الأحزاب: ۵۶)

و از ارفع درجات حضرت مائتہ علیہ السلام این است کہ چون بروز محشر آن شایہ عباد خود را مجتمع خواهد کرد آنہا بہجت مصیبت حشر پریشان و غمناک شدہ با ہم خواهند گفت کہ اگر سفارش خود نزد پروردگار کسی از پیغمبران کنانم تحقیق آرام و راحت یابم، پس بیایند نزد آدم علیہ السلام و گویند کہ شما آدم علیہ السلام پدر خلایق ہستید پیدا کردہ است شما را خدا از دست قدرت خود و دمیدہ است بتو روح خود و حکم کرد ملائکہ را پس سجدہ کردند آنہا برائی تو شفاعت ما بہ کنید نزد رب خود تا راحت دہد ما را از تکلیف این مکان پس گوید آدم علیہ السلام کہ من لایق این مقام نیستم پس آدم علیہ السلام یاد خواهد کرد خطائی خود را و حیا کند از رب خود بہجت آن خطا و گوید کہ بروید شما نزد نوح علیہ السلام کہ آن اول رسول خدا است پس بیایند نزد نوح علیہ السلام برائے شفاعت خود پس بخوید نوح علیہ السلام من لایق این مقام نیستم پس یاد کند خطا خود را و از خدا شرم کند و گوید کہ بروید نزد ابراہیم علیہ السلام کہ او شان را خدا لائے خلیل خود کرد پس بیایند نزد ابراہیم علیہ السلام پس بخوید ابراہیم علیہ السلام من لایق این مقام نیستم و یاد کند خطا خود را و از خدا شرم کند و گوید کہ بروید نزد موسیٰ علیہ السلام کہ از ایشان خدا لائے کلام کردہ است و عطا کرد آن را تو ریت پس بیایند نزد موسیٰ علیہ السلام پس بخوید موسیٰ علیہ السلام من لایق این مقام نیستم و یاد کند خطا خود را و از خدا شرم کند و گوید کہ بروید نزد عیسیٰ علیہ السلام روح اللہ کہ از کلام خدا پیدا شدہ است پس بیایند نزد عیسیٰ علیہ السلام پس بخوید عیسیٰ علیہ السلام من لایق این مقام نیستم بروید نزد محمد ﷺ کہ بندہ خاص خداست و تحقیق بخشیدہ است حق تعالی خطا او ہر چہ کہ قبل و بعد از و صادر شدہ پس بروند آنہا نزد محمد ﷺ و عرض حاجت خود نمایند در آن وقت جناب محمد رسول اللہ ﷺ اجازت سفارش از خدا طلب فرماید از باری تعالی اجازت آن شود پس چون جناب رسول اللہ ﷺ حق تعالی را مشاہدہ فرمایند سجدہ روند باز حکم او حق تعالی شود کہ یا محمد سر خود از سجدہ برانگیز ہر چہ خواهی عرض کن قبول خواهد شد پس برانگیز و رسول اللہ ﷺ سر خود از سجدہ و تعریف رب خود کند چنان کہ خدا خواهد باز سفارش مغفرت کند از رب خود پس خدا لائے جماعتی را از عذاب نجات دہد و رسول اللہ ﷺ آن ہا را از دوزخ بر آورد و در بہشت داخل کند باز رسول اللہ ﷺ بمان طور سجدہ روند و حاجت خود طلب کنند از خدا لائے تعالی حکم شود کہ سر خود از سجدہ برانگیز و ہر چہ خواهی عرض کن قبول خواهد شد پس رسول اللہ ﷺ از سجدہ سر خود برانگیز و دو شمار بر خود فرماید باز سفارش مغفرت کند خدا لائے جماعتی را بخشد و رسول اللہ ﷺ آنہا را از دوزخ بر آورد و در بہشت داخل کند باز رسول اللہ ﷺ فرماید اے رب اکنون در دوزخ کسے ہم باقی ماندہ مگر آنہا کہ ایمان ندارند و بخدا شریک ساختند۔

و اما آنکہ اول در جنت داخل خود از امت محمد ﷺ ابو بکر صدیق اندراضی شود خدا لائے تعالی از ایشان عطا کرد باری تعالی رتبہ عظیم کہ رسول اللہ ﷺ محقق چنین فرمودہ : “لو كنت متخذا خليلا غير ربي لاتخذت ابا بكر خليلا” متفق عليه

((أنت صاحب في الفار و صاحب في الحوض)) رواه الترمذي

((لا ينبغي لقوم فيهم أبو بكر أن يؤمهم غيره)) رواه الترمذي

و از اکرم درجات ایشان این است کہ گردانید خدا لائے تعالی ایشان را خلیفہ اول حبیب خود حضرت عمر رضی اللہ عنہ در شان ایشان فرمودہ : “أبو بكر سيدنا وخيرنا وأجنا إلى رسول الله ﷺ” رواه الترمذي عن عمر رضي الله عنه۔

و اما خلیفہ ثانی عمر اندراضی شود خدا از ایشان کہ گردانیدہ است خدا لائے تعالی حق را بر زبان عمر رضی اللہ عنہ، حبیب وی ﷺ محقق فرمودہ :



((إن الله جعل الحق على لسان عمر وقلبه)) رواه الترمذي

((إن الله وضع الحق على لسان عمر يقول به)) رواه أبو داود

”سمعت رسول الله ﷺ يقول: ما طلعت الشمس على رجل خير من عمر“ رواه الترمذي عن جابر-

و اما خليفه ثالث عثمان اندر ارضي شود خدا از ايشان عظمت و قرشان ثابت می شود از حديث رسول الله ﷺ :

”عن عائشة رضي الله عنها قالت: كان رسول الله ﷺ مضطجاً في يته، كاشفاً عن فخذه أوساقيه، فاستأذن أبو بكر فأذن له، وهو على تلك الحال، فحدث، ثم استأذن عمر فأذن له، وهو كذلك، فحدث، ثم استأذن عثمان، فجلس رسول الله ﷺ وسوى ثيابه، فدخل فحدث، فلما خرج، قالت عائشة: دخل أبو بكر فلم تفتش له ولم تباله، ثم دخل عمر فلم تفتش له ولم تباله، ثم دخل عثمان فجلست وسويت ثيابك؟ فقال: ألا أستحي من رجل تستحي منه الملائكة“ رواه مسلم

”قال رسول الله ﷺ: إن عثمان رجل جبي، وإني خشيت إن أذنت له على تلك الحال أن لا يبلغ إلى حاجته“ رواه مسلم

”وعن أبي موسى الأشعري قال: كنت مع النبي ﷺ في حائط من حيطان المدينة فجاء رجل فاستفتح، فقال النبي ﷺ: افتح له، وبشره بالجنة، ففتحت له، فإذا أبو بكر فبشرته بما قال رسول الله ﷺ، فحمد الله، ثم جاء رجل فاستفتح، فقال النبي ﷺ: افتح له وبشره بالجنة، ففتحت له فإذا عمر، فأنخبرته بما قال النبي ﷺ فحمد الله، ثم استفتح رجل، فقال لي: افتح له، وبشره بالجنة على بلوى تصيبه، فإذا عثمان فأنخبرته بما قال النبي ﷺ فحمد الله، ثم قال: الله المستعان“ متفق عليه

و اما خليفه رابع علي اندر ارضي شود خدا تعالی از ايشان، بشارت دادا آن را رسول الله ﷺ بر آله جنت، کتب احاديث از فضائل ايشان مالا مال است، حبيب وی ﷺ در حق و س فرموده :

((من سب علياً فقد سبني)) رواه أحمد

”قال علي رضي الله عنه: والذي فلق الحبة وبرأ النسمة أنه لعبد النبي الأمي ﷺ إلى أن لا يحبني إلا مؤمن، ولا يبغضني إلا منافق“ كذا في المشحوة-

و خدا رحمت نازل فرمايد بر باقي از عشره مبشره و سائر اصحاب و آل نبی ﷺ که ستون سقفت شريعت رسول معصوم ﷺ بودند، و جان و مال خود را بر راه خدا نثار کردند، رضوان الله عليهم اجمعين، و بر جميع ائمه دين کی از سعی و کوشش حضرات ايشان دين بختمبر ما ﷺ صورت رونق گرفت، رحمة الله عليهم اجمعين-

اما بعد، می گوید فقير حقير محمد المكني بابي الطيب المدعو شمس الحق عفا عنه ذنوبه رب الفلق عظيم آبادی که از مننه سابقه که مشهود لها با تخير بود انقراض یافت، و علمائے حقانی که وارث انبياء عليهم الصلوة بودند بر حمت حق پيوستند- اکنون زمانه آن رسیده که در آن فسق و فجور بکثرت شایع یافته، اکثر در شرک مبتلا اند، و کثیر در بدعات و محرمات، و همين شرک و بدعات راعبادات می شمارند، و وسیله نجات می دانند- و این موقوف صرف بر جهل نیست بلکه جمعی غفیر از ناس که خود را بر بلور علم آراسته می دانند همين را مسلک خود اختیار کردند، کسے ذبح بغیر الله را حلال می دارد، کسے به استسنان محفل تعزیه داری رفته، و فتویٰ بجاز تخلیق موی ریش داده، و کسی سماع و مزامیر و مجلس مولد النبي ﷺ را از جمله اذکار شمرده، و حاجت روائی را کار بزرگان دانسته، و کسی با عراس بزرگان که مشتمل بر شرک و بدعات و محرمات است مشغول شده، و کسے تقلیدیکه از ائمه اربعه را بر خود لازم و واجب گردانیده، و اگر حدیث صحیح غیر منسوخ خلاف مذهب امام خود باید بر حدیث رسول معصوم ﷺ عمل نکند، و حدیث را از کلام امام خود رد کند، و یا تاویل کرده بذهب امام خود آرد، علی هذا القیاس بسیار راست- از شرک و بدعات و محرمات که عوام الناس خصوصاً صوفیان و اکثر علما زمانه ما مبتلا هستند- و عجب است این علما حق شناس و صوفیان لا مذهب که خود را در زمره علما و صلحا شمرده اند، و مسلک خود خلاف کتاب الله و سنت رسول الله گردانیده اند، ايشان مصداق آیه کریمه هستند :



وَمَنْ يَنْصُرِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَفَضَّلَ اللَّهُ مَنَّا (الاحزاب: ۳۶)

واین ندانند که کدام کس از امت فضل این امر دارد که درجه مخالفت قول مجتهد داشته باشد.

حق تعالی می فرماید :

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ (الحجرات: ۲)

پس چون از رفع صوت بر صوت نبی ﷺ منع فرموده چه مجال است آنرا که قول نبی ﷺ را مرجوح و قول امت را مرجح گردانند. نقد کان لکم فی رسول اللہ اُسوةً حسنة (الاحزاب: ۲۱) را بمغله قصص و حکایات شمارند، چنانچه چند روز است که بماهمه خبری رسیده است که بعضی ابنائے دهر عقیده مولود را که یکی از سنین سید المرسلین و معمول بها علمائے مجتهدین است مکروه می دارند، و باطل آن لب بطعن کشایند، و گویند که عقیده مولود در قرون سابقه معمول بها نبود، علمائے اهل سنت که قائل بعدم و بوجوب تقلید مجتهد معین هستند اختراع کرده اند، پس عجب بردم ازین بعض که چگونه ازین انکار دارد، با آنکه از احادیث صحیح غیر منسوخ ثابت است، و اقوال ائمّه اربعه رحمهم اللہ درین باب منقول است کثیر. و اگر فرضاً اقوال ائمّه مجتهدین در کراهیت عمل عقیده بودی، و از احادیث رسول معصوم ﷺ استجاب آن ثابت می شد، تا بهم بر امت واجب ست که بر حدیث رسول ﷺ عمل کند، و قول امام را ترک کند، که همین وصیت ائمّه اربعه رضوان اللہ علیهم اجمعین بوده است.

شیخ عبد الوهاب شعرانی در میزان کبری گفته :

“قد تقدم قول الأئمة كحكم : إذا صح الحديث فهو مذنبنا، وليس لأحد معه قياس ولا حجة إلا طاعة الله ورسوله بالتسليم له” انتهى.

و علامه محمد معین رحمه اللہ در دراسات اللیب گفته :

“كان الإمام أبو حنيفة رحمه الله تعالى يقول : حرام على من لم يعلم ولسي أن يفتي بكلامي، وهذا الكلام من أبي حنيفة رحمه الله ثابت بالسند السلسل، وكان أبو حنيفة رحمه الله تعالى إذا أفتى يقول : هذا رأي أبي حنيفة، وهو أحسن ما قدرنا عليه، فمن جاء بأحسن منه فهو أولى بالصواب” انتهى.

و شیخ ابی علی حسین بن یحیی البخاری الرمذوسی در روضه العلماء از شیخ برهان الدین مرغینانی ناقل شده. چنانکه علامه محمد معین در درست فرموده :

“وقول صاحب الهداية في روضة العلماء الرمذوسية في فضل الصحابة رضي الله عنهم : سئل أبو حنيفة رحمه الله : إذا قلت قولاً وكتاب الله يخالفه ؟ قال : أتركوا قولی بكتاب الله تعالى، قيل : إذا كان خبر الرسول يخالفه ؟

قال : أتركوا قولی بخبر رسول الله ﷺ، فقيل إذا كان قول الصحابة يخالفه ؟ قال : أتركوا قولی بقول الصحابة رضي الله عنهم.

وفي الإمتناع : “روى البيهقي في السنن عند الكلام على القراءة بسنده : قال الشافعي رحمه الله : إذا قلت قولاً وكان عن النبي ﷺ خلاف قولی فما ليصيح من حديث رسول الله ﷺ أولى، فلا تقلدوني.

و نقل امام الحرمين في النخاية عن الشافعي رحمه الله : إذا صح خبر يخالف مذهبي فاتبعوه، و اعلمو ائمه مذهبي، و قد صح في منصوصاته أنه قال : إذا بلغكم عني حديث، و صح عندكم خبر علي مخالفته فاعلموا أن مذهبي موجب الخبر.

روى الخطيب بإسناده أن الداركي من الشافعية كان يستفتي وربما يفتي بغیر مذهب الشافعي و أبي حنيفة، فيقال له : هذا يخالف قوليهما، فيقول : و ليحكم حدث فلان عن فلان عن النبي ﷺ



بكذا، فالأخذ بالحديث أولى من الأخذ بقولهما إذا خالفاه "كذا في دراسات اللبيب -

وعلامه ابن عابدین در رد المحتار حاشیہ در المختار گفته :

"نقله العلامة بیری فی أول شرحه علی الأشباه عن شرح الهدایة لابن الشیمہ، ونصه : إذا صح الحديث وكان علی خلاف المذهب عمل بالحديث، ويكون ذلك مذهبه، ولا يخرج مقلده عن كونه حنفياً بالعمل به، فقد صح عنه أنه قال : إذا صح الحديث فهو مذهبي، حكى ذلك ابن عبد البر عن أبي حنيفة وغيره من الأئمة، ونقله أيضاً الإمام الشافعي عن الأئمة الأربعة " انتهى -

ورئيس المحققين شيخ ولي الله دہلوی در حجة الله البالغة فرموده

"فی المواقیت والخواص أنه روی عن أبي حنيفة رضي الله عنه أنه : كان يقول : حرام لمن لم يعرف دليلي أن يفتي بكلامي، وكان رضي الله عنه إذا أفتى يقول : هذا رأي النعمان بن ثابت، يعني نفسه، وهو أحسن ما قدرنا عليه، فمن جاء بأحسن منه فهو أولى بالصواب، وكان الإمام مالك رضي الله عنه يقول : ما من أحد إلا وهو مأخوذ من كلامه ومردود عليه إلا رسول الله ﷺ : وروی الحاكم والبيهقي عن الشافعي رضي الله عنه أنه كان يقول : إذا صح الحديث فهو مذهبي، وفي رواية : إذا أستم كلامي مخالفت الحديث فاعملوا بالحديث، واضربوا بكلامي الحائط، وقال يوم المزماني : يا إبراهيم لا تقلدني في كل ما أقول، وانظر في ذلك لنفسك، فإنه دين، وكان رضي الله عنه يقول : لا حجة في قول أحد دون رسول الله ﷺ وإن كثرُوا، ولا في قياس ولا في شيء، وما ثم إلا طاعة الله ورسوله بالتسليم، وكان الإمام أحمد يقول : ليس لأحد مع الله ورسوله كلام - وقال أيضاً لرجل : لا تقلدني ولا تقلدنا مالكا ولا الأوزاعي والحنفي ولا غيرهم، وخذ الأحكام من حديث أخذوا من الكتاب والسنة " انتهى

پس ازین روایات ظاہر شده اگر قول امام خلاف کلام نبی ﷺ باشد بر حدیث رسول عمل نماید و آن را مذهب امام خود بداند، زیرا چه خود ائمه اربعه رحمہ اللہ فرموده اند که چون حدیث ثابت شود همان است مذهب ما، مگر عجب است از بعض مقلدین که درین قول امام تقلید امام خود نمی کنند، و بر قول سابق عمل در اند، اگر چه خلاف احادیث صحیح باشد -

پس می گوئیم که عمل عقیده نزد امام ابو حنیفه رحمہ اللہ مستحب است بقول صحیح، و اگر فرضاً استجاب آن از قول امام ثابت نمی شد تا بهم مضر مطلب مانود، چه استجاب این عمل از احادیث صحیح ثابت است، و چون از احادیث ثابت شد همین شد مذهب امام رحمہ اللہ بقول وی :

"إذا صح الحديث فهو مذهبي"

پس خواستیم که چیزی درین مسئله تحریر نمایم، و از احادیث سرور انام ﷺ و اقوال مجتهدین تمقام بدل و مبرهن کنم، تا حق از باطل امتیاز یابد - اگر اکنون هم بعد از وضوح دلائل قوی و اقوال نبی ﷺ ازین سر پیچد، داخل است زیر این آیه کریمه :

وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ ۚ وَآثَاتُ مَصِيرِهَا (النساء : ١١٥)

و این رساله را بالا اقوال الصحیح فی احکام النسیکه موسوم ساختم - و ما توفیقی الا بالله علیہ التوکل و به الاعتصام -

بدن اسعدک اللہ تعالیٰ کہ عقیده بفتح عین مملہ در لغت موهای راس ولد را کہ وقت ولادت باشد گویند و در شرع جانوری را گویند کہ ذبح کرده شود وقت استردن موها سر ولد، و چون مذبح عاق کرده می شود ای مشقت داده می شود و قطع کرده می شود بهمین جہت اورا عقیده می گویند -

چنانکہ علامہ احمد بن محمد خطیب قسطلانی شافعی در ارشاد الساری شرح صحیح بخاری فرموده :

"العقیده بفتح العين المملیة، وحی لقة : الشعر الذي علی رأس الولد حين ولادته، وشرعاً : ما يذبح عند خلق شعره، لأن مذهبه يعق أي يشق ويقطع، ولأن الشعر يخلق " انتهى -



و علامہ محمد بن عبد الباقی زرقانی مالکی در شرح موطا امام مالک نوشتہ :

“العقیدۃ بفتح العین المحملیۃ، وأصلها كما قال الأصمعي وغيره الشعر الذي يكون على رأس الصبي حين يولد، وسميت الشاة التي تبرز عنه عقيدته لأنه يحلق عنه ذلك الشعر عند الذبح” انتهى۔

واین را نسیکہ و ذبیحہ ہم گویند۔ و چون این ہمہ دانستی پس بشنو کہ عرب در جاہلیت نسیکہ می کردند از جانب ولد خود، و این امر را بر خود لازم گردانیدہ بودند، و چون درین مصلحتنا بود پس باقی داشت آن را رسول خدا ﷺ، و عمل کرد بر آن، و ارشاد فرمود برائے عمل آن۔ و صحابہ کرام رضوان اللہ علیہم اجمعین در زمانہ رسول اللہ ﷺ برین عمل کردند، و ہمچنین تابعین و تبع تابعین۔ چنانچہ احادیث درین باب بسیار وارد شدہ، روایت کرد این را امام محمد بن اسمعیل بخاری در صحیح خود، و امام ابو عیسیٰ ترمذی در جامع خود، و ابوداؤد و دارمی و نسائی در سنن خود، و امام مالک در موطا خود، و جزین بسیاری از محدثین عظام در کتاب خود احادیث این باب روایت کردہ اند۔

“عن سلمان بن عامر الضبی قال : سمعت رسول الله ﷺ يقول : مع الغلام عقيدته، فأهرقوا عنه دما، وأميطوا عنه الأذى” رواه البخاري وأبو داود والترمذي والدارمي والنسائي۔

یعنی گفت سلمان شنیدم آنحضرت ﷺ را کہ می گفت با ولادت کودک عقیدہ است۔ پس بریزید از جانب کودک خون را، و دور کنید از وی اذی را بدور کردن موی، و پاک گردانیدن از چہر کہما کہ آلودہ است بآن نزد ولادت۔ کذا فی أشعة اللمعات للشیخ عبدالحق۔

“عن جبيب بن الشهيد قال : أمرني ابن سيرين أن أسأل الحسن ممن سح حديث العقيدته، فسأته، فقال : من سمره بن جندب” رواه البخاري والنسائي۔

یعنی گفت جبیب بن شہید کہ حکم کردم را ابن سیرین کہ سوال کنم از حسن کہ حدیث عقیدہ از کہ روایت دارند، پس پرسیدم حسن را از حدیث عقیدہ، پس گفت کہ از سمرہ بن جندب شنیدہ ام۔

“مالك عن نافع أن عبد الله بن عمر لم يكن يسأله أحد من أهله عقيدته إلا أعطاه إياها، وكان يعق عن ولده بشاة شاة عن الذكور والإناث” رواه مالك في الموطأ۔

یعنی گفت نافع نبود عبد اللہ بن عمر کہ سوال کند او را کسی از اہل او برای عقیدہ ولد مگر این کہ عطا کرد او را جانور برای عقیدہ، و بود عبد اللہ بن عمر کہ عقیدہ می کرد از ولد مذکر و مونث بیک یک شاة۔

“مالك عن هشام بن عروة أن أباه عروة بن الزبير رضى الله عنه كان يعق عن بنيه الذكور والإناث بشاة شاة”

یعنی بود ابن زبیر کہ عقیدہ می کرد از جانب ولد مذکر و مونث بیک یک شاة۔

“عن سمره قال قال رسول الله ﷺ : الغلام مرتحن بعقيدته، يذبح عنه يوم السابع، ويسمى، ويحلق رأسه” رواه الترمذي والدارمي وأبو داود۔

یعنی کودک گرواست بعقیدہ ذبح کردہ شود از جانب غلام روز ہفتم و نام نہاد می شود و سترہ می شود موی سر وے۔

امام احمد رحمہ اللہ می گوید کہ معنی آنست کہ فرزند محبوس و ممنوع است از شفاعت کردن در حق والدین تا عقیدہ او را نہ بند، و بعضی می گویند کہ فرزند محبوس و ممنوع است از خیرات و سلامت از آفات و زیادت نشو و نما عقیدہ او را نہ بند۔ و این در حقیقت راجع بانخذ والدین می شود کہ ترک عقیدہ کرد، و بعضی می گویند مرہون است باذی و پلیدی زیر کہ در حدیث آمدہ است :

“فأميطوا عنه الأذى”

و اعتماد بر قول آن امام اجل است و ظاہر آنست کہ وی شنیدہ است از سلف کہ معنی این است۔



کذا فی أشبه اللغات شرح المشکوۃ للشيخ عبدالحق الدهلوی مختصرا - "عن یوسف بن ماحک أنعم دخلوا علی حفصة بنت عبد الرحمن فسألوها عن العقیقة فأخبرتهم أن عائشة أخبرتها أن رسول الله ﷺ أمرهم عن الغلام شتانان مکافئتان، وعن الجارية شاة" رواه الترمذی.

یعنی روایت است از یوسف بن ماحک گفت که مردمان رفتند نزد حضرت حفصه بنت عبد الرحمن پس سوال کردند آنها از عقیقه پس گفت حفصه که خبر دادم را عائشه تحقیق رسول الله ﷺ امر فرمود که از جانب ولده که دو شاة که مساوی باشد درس، یعنی هر دو کم از سال دوم نباشد، و از جانب ولد مونث بیک شاة.

"عن سباع بن ثابته أن محمد بن ثابته بن سباع أخبره أن أم کرز أخبرته أنها سألت رسول الله ﷺ عن العقیقة، فقال: عن الغلام شتانان، وعن الجارية شاة، لایضركم ذکرنا کن أم إناها" رواه الترمذی، وقال: هذا حدیث صحیح.

یعنی تحقیق ام کرز سوال کرد رسول الله ﷺ را از عقیقه پس فرمود از دختر یک شاة خواه آن شاتنها نباشد یا ماده یعنی از عقیقه پسر دو شاة است و از دختر یک شاة و زیان ندارد شمارا که نباشند آن شاتنها یا ماده ای چنان نمکند که از پسر نباید و از دختر ماده - کذا فی ترجمه الشیخ الدهلوی.

"عن أم کرز قالت قال رسول الله ﷺ: عن الغلام شتانان مثلان، وعن الجارية شاة" رواه أبو داود والدارمی والنسائی الإنی روایة: "مکافئتان مثلان" ترجمه اش بالا گذشت.

"عن أم کرز رضی الله عنها قالت: آتیت النبی ﷺ بالجدیدة أسأله عن لحوم الهدی فسمعت یقول: عن الغلام شتانان، وعن الجارية شاة، لایضركم ذکرنا کن أم إناها" رواه النسائی.

"عن ابن أبي طالب قال: عن رسول الله ﷺ عن الحسن بشاة، وقال: یا فاطمة! اطلقی رأسه، وتصدقی بزنته شعره فضة، فوزنته فكان وزنه درهما أو بعض درهم" رواه الترمذی، وقال: هذا حدیث غریب، وإسناده یس بمقتل.

"عن ابن عباس رضی الله عنهما أن رسول الله ﷺ عن عمن الحسن والحسین کبشا کبشا" رواه أبو داود.

"عن عبد الله بن بريدة عن أبيه عن رسول الله ﷺ عن عمن الحسن والحسین" رواه النسائی.

"عن عبد الله بن بريدة قال: سمعت أبي بريدة یقول: کنا فی الجاهلیة إذا ولد لأحدنا غلام ذبح شاة، ولطخ رأسه بدمها، فلما جاء الإسلام کنا نذبح شاة، ونخلق رأسه ونطبخ به عفران" رواه أبو داود.

و اما احادیث که دران لفظ: "لأحب العتوق" وارد است پس مراد از آن تو بین نسیکه یعنی عقیقه نیست، بچند وجوه: اول امن که از عقیقه منع نفرمود، بلکه مکروه دانست رسول الله ﷺ این اسم را بجهت آن که اسم مشتق است از لفظ عتق، و مشتبه می شود بعتوق والدین، واجب دانست تغییر کردن اسم آن را به "فبیحه" و "نسیکه" چنانکه عادت جاری است که اسم قبیح را باسم فصیح تغییر می دهند.

چنانچه علامه محمد طاهر فقهی در کتاب مجمع بحار الانوار فرموده:

"حدیث "لأحب العتوق" لیس فیہ توهین لأمر العقیقة، وإنما کره الاسم، وأحب اسم النسکیة والذبیحة، كما اعتاده فی تغییر الاسم القبیح "انتحی.

و علامه زرقانی در شرح موطن گفته:

"وكانه کره الاسم لالمعنی الذي هو ذبح واحدة تجزئ ضمیة، لنصه علیها فی عدة احادیث "انتحی.

دوم اینکه احتمال دارد که استعاره کرد عتوق را برای والدین، و گردانید انکار ایشان را از عقیقه، با وجود داشتن قدرت برین عتوق یعنی در اصل عتوق برای ولد است که ولد بجهت نافرمانی و ترک احسان والدین عاق می شود، لیکن لهجای عتوق ولد عتوق والد فرمود که والد از جهت نکردن ذبیحه برای ولد خود عاق می شود۔ درین صورت معنی حدیث "لا أحب العتوق" این شد که نکردن ذبیحه برای ولد خود عاق می کند والد را، و من عاق را دوست نمی دارم۔

چنانکه علامه محمد طاهر فغنی در مجمع بحار الانوار فرموده :

"وتمثل أنه استعار العتوق للموالد، وجعل إباءه عن العقیقة مع قدرته عتوقاً انتحی۔"

و شیخ سلام اللہ در محلی شرح موطا امام مالک فرموده

"وتمثل أن يكون العتوق في هذا الحديث مستعار للموالد، كما هو حقیقه فی حق الولد، وذلك أن المولود إذا لم يعرف حق أبويه صار عاقاً، كذلك جعل إباءه عن أداء حق المولود عتوقاً على الاتساع فقال : لا يحب الله العتوق، أي ترك ذلك من الوالد مع قدرته عليه، يشبه إضاعة المولود حق أبويه، ولا يحب الله ذلك انتحی۔"

سوم آنکه احتمال دارد که سائل سوال کرد از عقیقه بجهت آنکه اشتباه افتاد و او را که ایامین فعل مکروه است یا مستحب یا واجب، واجب دانست که بشناسد فضیلت عقیقه را، پس جواب داد و او را رسول اللہ ﷺ "لا أحب العتوق" و متنبه کرد ازین قول برینکه هر که موجب غضب باری تعالی است آن عتوق است نه عقیقه۔

چنانکه علامه علی قاری در مرقاة المفاتیح شرح مشکوٰۃ المصابیح فرموده :

"تمثل أن السائل إنما سأل عن الاشتباه بدها من الكراهية والاستتباب والوجوب، وأحب أن يعرف الفضيلة، فأجاب بما ذكر تنبيها على أن الذي يغضبه الله تعالى من هذا الباب هو العتوق لا العقیقة انتحی۔"

چهارم آنکه چون سائل از عقیقه سوال کرد در جواب آن فرمود رسول اللہ ﷺ که دوست نمی دارم عتوق را، بعد آن فرمود هر که از فرزند زاید، و دوست دارد که ذبح کند او پس او را الایق است که کند این فعل را، پس ازین حدیث صاف ظاهر شد که منع از عقیقه نفرمود، بلکه برائی آن حکم فرموده۔ و آنچه مکروه دانست آن لفظ عتوق است۔

و این اقوی و انج است از معانیهای مذکوره، چه اگر مقصود امتناع عقیقه بود هرگز اجازت برای آن فعل نداد۔

چنانکه امام الائمه مالک در موطا خود فرموده :

"مالك عن زيد بن أسلم عن أبيه عن أبيه أنه قال : سئل رسول الله ﷺ عن العقیقة، فقال : لا أحب العتوق، فإنه إنما كره الاسم وقال : من ولده ولد فأحب أن ينسك عن ولده فليشعل انتحی۔"

و ابوداود در سنن روایت کرده :

"عن عمرو بن شعيب عن أبيه عن جده قال : سئل رسول الله ﷺ عن العقیقة فقال : لا يحب الله العتوق، كأنه كره الاسم، وقال : من ولده ولد فأحب أن ينسك عنه فليشعل انتحی۔"

و نسائی در سنن روایت کرده :

"سئل رسول الله ﷺ عن العقیقة فقال : لا يحب الله عز وجل العتوق، وكأنه كره الاسم، قال رسول الله ﷺ : إنما ينسك أحدنا بولده قال : من أحب أن ينسك عن ولده فليشعل عنه،"



عن الغلام شامان مكافئتان، وعن الجارية شاة^۱ انتحى.

یعنی پرسیده شد رسول خدا ﷺ از عقیقه، پس فرمود دوست نمی دارد خدا عتوق را، راوی گوید گویا مکروه دانست رسول الله ﷺ اسم آن و گفت رسول الله ﷺ هر کرا ولد پیدا شود، و پدر او خواهد که از جانب ولد خود نکند پس باید که از جانب پسر دو شاة و از جانب دختر یک شاة ذبح نماید.

و چنین روایت کرد ابن ابی شیبہ در مصنف خود:

“عن عبد الله بن نمير حدثنا داود بن قيس سمعت عمرو بن شعيب عن أبيه عن جده قال: سئل النبي ﷺ عن العقيقة، فقال: لأحب العتوق^۲”

“وقال عبد الرزاق: أخبرنا داود بن قيس سمعت عمرو بن شعيب عن أبيه عن جده قال: سئل النبي ﷺ عن العقيقة، فقال: لأحب العتوق^۳”

“وقال الإمام أبو حنيفة عن زيد بن أسلم عن أبي قتادة رضي الله عنه قال: قال رسول الله ﷺ: لأحب العتوق^۴” وكذا رواه طحطيه من طريق عبد الله بن الزبير عنه، كذا في عقود الجواهر المنيفة في أدلة مذهب الإمام أبي حنيفة للعلامة محمد بن محمد الشخير بمقتضى الحسنى الزبيدي

و همچنین است در مسند امام ابی حنيفة رحمه الله و در این احادیث اگر چه عبارت زاید از لفظ لأحب العتوق نیست، لیکن معنی حدیث همانست که سابقاً تحریر کردم.

چون این همه پنداشتی پس معلوم کن آنکه رسول الله ﷺ لأحب العتوق ارشاد فرمود یا بجهت آنکه لفظ عقیقه را مکروه دانست، یا بوجه دیگر، پس بعضی از اهل علم بر آنند که مکروه دانست رسول الله ﷺ لفظ عقیقه را بجهت آنکه عتوق و عقیقه هر دو مشتق اند از لفظ عقق، درین صورت مشتبه می شود لفظ عقیقه بعتوق چنانکه در موطا موجود است که راوی بعد این که نقل کرد قول رسول الله ﷺ لأحب العتوق گفت: و کانه کره الاسم - و گویند که اطلاق لفظ “نسیکه” و “ذبیحه” از لفظ “عقیقه” افضل است چه چون لفظ مشترک شد لفظ عقق بدو معنی: اول ذبیحه مولود، و دوم عصیان و ترک احسان، پس ترک آن بجهت اشتباه اولی بود، زیرا چه در علم فصاحت، بجائی خود ثابت است که از استعمال لفظیکه مشترک باشد میان دو معنی یکی از آن مکروه باشد احتراز نماید.

چنانکه زرقانی در شرح موطا امام مالک گفته:

قال ابن عبد البر: وفي كراهته ما يقيح معناه من الاسماء، وكان ﷺ يحب الاسم الحسن، وكان الواجب بظاهر الحديث ان يقال لذبيحة المولود نسكية ولا يقال عقيقة - انتحى.

و قسطلانی در شرح بخاری گفته:

“قال ابن أبي الدم: قال أصحابنا: تسحب تسميته نسكية أو ذبيحة، وتكره تسميته عقيقة، كما تكره تسمية العشاء عمة^۵ انتحى.

و نیز قسطلانی در شرح بخاری و زرقانی در شرح موطا گفته:

“قد تقرر في علم الفصاحة الاحتراز عن لفظ مشترك فيه معنيان، أحدهما مكروه، فإجاء به مطلقاً^۶ انتحى.

و علامه سلام الله در محلی گفته:

“يعني أنه كره الاسم، وأحب أن يسمى بأحسن أسماء كالنسكية والذبيحة، جريا على عادة في تغيير الاسم القبيح^۷ انتحى.

و نیز علامه ممدوح در محلی گفته:



“قال الطیبری: یحتمل أن یكون لفظ ما سأل عنه والد فی مولود وأحب أن أعق عنه فما نقول؛ فکره النبی ﷺ لفظ “أعق”، لأنه لفظ مشترک بین العقیقہ والعقوق، وقد تقر فی علم الفصاحة الاحتراز عن لفظ یشتک فیہ معنیان، أحدهما مکروه، فیکون الکراهة راجعة إلی ما تلفظ به لإلی نفس العقیقہ” انتهى.

و شیخ عبدالحق در شرح سفر السعادت گفته:

بنیغمر ﷺ این نام را مکروه میداشت، چنانکه در موطا از زید بن اسلم از یکی اصحاب آورده که گفت کسی سوال کرد از ان حضرات ﷺ از عقیقہ فرمود: من عقوق را دوست نمی دارم، چون این لفظ از عقوق والدین که از اشد کبار است یاد می داد، ذکر آن مکروه داشت. و در روایت احمد و نسائی و ابوداود و عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده آمده که خدا دوست نمی دارد عقوق را، و چون صحابه کرامت این لفظ از آنحضرت ﷺ فمیدادای این مقصود و عبارتی دیگر کردند، و گفتند نسک یعنی ذبح از فرزندان بکنم، فرمود هر که دوست می دارد که نسکی از فرزندان بکند باید که از پسر دو گو سفند و از دختر یک گو سفند. انتهى.

و مثالش آنست که چنانکه تعبیر نکند صلوة عشا را به عتمه اللیل، اگر چه هر دو اتحاد در معنی دارند چرا که کفار صلوة عشا را به صلوة عتمه تعبیر می کردند، و رسول اللہ ﷺ از اقتداء ایشان منع فرمود، پس همچنین عقیقہ و نسیکه اگر چه در معنی هر دو متحدند، لیکن اطلاق لفظ عقیقہ از جهت اشتباه مکروه داشت، چنانکه سندش گذشت.

و بعض از اهل علم بر آنند که قول وی ﷺ “لا أحب العقوق” از ان جهت نیست که مکروه دانست لفظ عقیقہ را، چه اگر این مکروه بود خود رسول اللہ ﷺ باین لفظ تلفظ نفرمود، با آنکه در بسیاری از احادیث این لفظ واقع است، مثل:

“مع الغلام عقیقہ” رواه البخاری:

و مثل:

“الغلام مرتحن بعقیقته” رواه الترمذی.

پس معلوم شد که قول وی ﷺ “لا أحب العقوق” باین وجه نیست.

چنانکه علامه زرقانی در شرح موطا قول علامه ابن عبد البر نقل کرده:

“وكان الواجب بظاهر الحديث أن يقال: لذیبة المولود نسیکة، ولا يقال عقیقہ، لکنی لأعلم أحدًا من العلماء مال إلى ذلك، ولا قال به، وأنظنهم تركوا العمل به لما صح عنه في غيره من الأحاديث من لفظ العقیقہ” انتهى.

و بعد قول وی گفته:

ولعل مراده من المجتدين، وإلا فهد قال ابن أبي الدم عن أصحابهم الشافعية: يستحب تسميته نسیکة أو ذبیبة، ویکره عقیقہ” انتهى.

و شیخ علی القاری در مرقاة المفاتیح و شیخ سلام اللہ در محلی گفته:

“قال التورپشتی: هو کلام غیر سدید، لأن النبی ﷺ ذکر العقیقہ فی عدة أحاديث، ولو كان یکره الاسم لعدل عنه إلی غیره” انتهى.

بل و جهش دیگر است و آن اینکه سائل گمان برد که چون لفظ عقیقہ با لفظ عقوق مشترک است در اشتقاق و آن لفظ عقوق است، پس حکم عقیقہ سست گردید بجهت آنکه هر دو متحدند در معنی، پس چنانکه حکم عقوق باشد همچنان حکم عقیقہ، پس جواب داد آن رسول اللہ ﷺ خلاف آن، یعنی فرمود که هر چه مکروه است نزد الله تعالی آن عقوق است نه عقیقہ.

چنانکه علامہ سلام اللہ راہمپوری در محلی فرموده :

”وإنما الوجه فيه أن يقال : يتحمل أن يكون السائل ظن أن اشتراك العقيدة مع العقوق في الاشتقاق مما لو هن أمرها، فاعلم أن الأمر بخلاف ذلك يعني أن الذي كرمه الله من هذا الباب هو العقوق لا العقيدة“ انتهى.

ومولانا علی قاری در مرقاۃ فرموده :

”يتحمل أن يكون السائل ظن أن اشتراك العقيدة مع العقوق في الاشتقاق مما لو هن أمرها، فاعلم أن الأمر بخلاف ذلك“

پس ازین روایات معلوم شده که اختلاف کرده اند علماء دین که تعبیر بلغظ عقیده کنیا کنند، نه اینکه مختلف شده اند در اثبات عمل عقیده، و مقصود ما همین اثبات است، و به حاصل.

پس بشنود که نزد امام ابی حنیفه رحمہ اللہ تعالیٰ ذبح کردن در عقیده برائے پسر و شاة و برائے دختر یک شاة بروز ہفتم از زائیدن مولود مستحب است، و بروایتی مباح، و اگر بجائی بزود نبه یا پیش یا شتر کند ہم جائز است، و عقیده از کبیر کہ در جہ آن بعد بلوغ ست جائز نبود، و اگر بروز ہفتم نشود بروز چہار دہم باید کرد، و اگر آن روز ہم نشود بروز بست و یکم از زائیدن بخند، و موئی راس مولود را حلق کند و برابر آن ذہب یا فضہ وزن کرده تصدق بخند، و ذاب مختار است باین کہ استخوان مذکور را بشکند یعنی از مفاصل آن و سالم دارد غیر مفاصل را، یا ہر دورا بشکند یعنی مفاصل و غیر مفاصل را۔ و گوشت عقیدہ را خود خورد و باہل و عیال خود خوراند، و تصدق کند، و آنچه مشہور است کہ خوردن آن گوشت مادر و پدر را جائز نیست باطل است و بلا سند۔

چنانکہ علامہ ابن عابدین حنفی در رد المحتار حاشیہ در المختار گفته :

”يستحب لمن ولده ولد أن يسميه يوم أسبوعه، ويحلق رأسه، ويتصدق، عند الأئمة الثلاثة بزنة شعره فضة أو ذهباً، ثم يلقى عند الحلق عقيدته إباحة على مافي جامع المحبوبي أو تقويعاً على مافي شرح الطحاوي، وهي شاة تصلح للأضحية، يذبح للذكر والأنثى، سواء فرق لحمها نياً أو بطبخه كحوضية أو بدونها، مع كسر عظمتها أولاً، واتخاذ عوة أولاً، وبعده قال مالك، وسننا الشافعي وأحمد سنة مؤكدة، شاتان عن الغلام وشاة عن البجارية“ انتهى۔

و مراد از ائمہ ثلاثہ امام ابو حنیفہ و صاحبین اند پس ازین عبارت معلوم شده کہ در جواز این اختلاف نیست کسی را از ائمہ اربعہ و صاحبین رحمہم اللہ۔

و علامہ عبد الوہاب شعرانی در میزان کبری گفته :

”واتفقوا على أن وقت الذبح للعقيدة يوم السابع من ولادته“ انتهى۔

و دیگر جاد رہیں باب فرموده :

”ومن ذلك قول مالك والشافعي أن العقيدة مستحبة مع قول أبي حنيفة : أنها مباحة، ولا أقول : أنها مستحبة، ومع قول أحمد في أشهر رواية : أنها سنة، والثانية : أنها واجبة، واختاره بعض أصحابه، وهو مذهب الحسن وداود، فالأول والثالث مخفف، والثاني أخف، والرابع مشدود۔ فرج الأمر إلى امرئتي الميزان، وظاهر الأدلة يشهد بالوجوب والندب معا۔ ولكل ههنا رجال، فالاستحباب خاص بالمتوسطين الذين يسامحون نفوسهم بترك بعض السنن، والوجوب خاص بالأكابر الذين يؤخذون نفوسهم بذلك، والإباحة خاصة بالأصاغر، ومن ذلك قول الأئمة الثلاثة أن السنة في العقيدة أن يذبح عن الغلام شاتان، وعن البجارية شاة، مع قول مالك أنه يذبح عن الغلام شاة واحدة كما في البجارية، فالأول فيه تشديد، والثاني فيه تخفيف فرج الأمر إلى امرئتي الميزان“ انتهى۔

و علامہ شیخ محمد بن محمد کردری در فتاویٰ بزازیہ گفته :

”العقيدة عن الغلام وعن البجارية، وهو ذبح شاة في سابع الولادة وضيافة الناس وحلق شعره مباح لاسنة“ انتهى۔



و علامہ علی قاری در حزر الشیخین شرح حصن حصین گفتہ :

”وان كانت الذبیحة عقیقۃ فعل کالاضحیۃ، رواہ الحاکم موقوفاً عن ابن عباس رضی اللہ عنہما“ انتہی۔

و شیخ عبدالحق در شرح فارسی مشکوٰۃ گفتہ :

بدانکہ عقیقۃ سنت است نزدائمه ثلاثہ، و در روایتی از امام احمد واجب است، و اکثر احادیث ناظر در سنیت است، و ہرچہ در اضحیۃ معتبر است از شرایط و احکام در عقیقۃ نیز معتبر است، و نزد ما سنت نیست۔ انتہی

و شیخ المحدثین ولی اللہ دہلوی در حجتہ اللہ البالغہ فرمود :

”واعلم ان العرب یعتقدون عن اولادہم، و كانت العقیقۃ امر الازما عندہم، و سنۃ مؤکدۃ، و کان فیہا مصالح کثیرۃ، راجعۃ الی المصلیۃ الملیۃ والدنیۃ والنفسیۃ، فالبقاھا النبی ﷺ، و عمل بھا، و رغب الناس فیہا“ انتہی۔

و حضرت شیخ مولانا محمد اسحق دہلوی در کتاب مسائل اربعین فرمودہ :

علمائ حنفیہ باستیجاب عقیقۃ رفتہ اند و گفتہ اند کہ اگر عقیقۃ مولود در ہفتم نشود روز چہار دہم باید کردہ اگر آن روز ہم نشود بست و یکم از روز تولد کنند، و اگر بسبب تنگدستی و افلاس آن روز ہم نشود فرض و واجب نیست کہ برائے آن بار قرض برگردن خود گیرد، موئے سر طفل را با نقرہ وزن کردہ بختاج دادن نیز مستحب است، و دادن بخلاق در حساب اجرت وی خلاف امر تصدق است، و وزن کردن موئے سر آن مولود را بطلا ہم برائے کسانیکہ ذی مقدور و متمول اند جایز است، و دفن کردن آن موبہا در زمین مستحب است۔

کذا فی الطیبی شرح المشکوٰۃ

پس باید کہ ہر کس بہ نیت استیجاب ابن ذبیحہ بکند :

”قال رسول اللہ ﷺ: الغلام مرتحن بعقیقۃ، یدح عنہ یوم السابع، ویسمی أو یخلق رأسہ“ رواہ أحمد و الترمذی و أبو داود و النسائی۔

و در عقیقۃ مولود اولی و افضل آنست کہ برائے طفل مذکور بزنج کند، نہ باشد یا مادہ، و اگر برای کفایت یک بزنج کند نیز جایز است، و برائے طفل انشی یک بزنج کند، نہ مادہ در حکم عقیقۃ برابر است، و اگر پیش و دنبہ ذبح کند آن ہم جایز است و تقسیم آن بعد ذبح باین پنج مستحب است کہ سر آن ذبیحہ بخلاق دہند، و یک ران او را بقبائلہ، بعد ازان گوشت آن راسہ حصہ کند، خواہ بتخمین خواہ بوزن، پس یک حصہ را از آنہا بفقر و مساکین دہند، و دو حصہ باقی را برائے خوردن اقارب و ہمسایہ تیار کردہ پیش شان نہند۔

کما قال العلماء: العقیقۃ حکم الاضحیۃ۔

پس درین صورت خوردن گوشت آن مادر و پدر و جد و جدہ را نیز جایز است۔

و المشہور خلافہ، فلا اصل لہ فی الشرع، ولا تکسر عظاما تنافوا ولا وان کسرت فلا بأس بہ لان الاضحیۃ تکسر عظاما کذا فی کتب الفقہ۔

و دفن کردن اجزائی عقیقۃ در زمین جایز نیست، لانہ اضاغۃ المال وھی لا تجوز عند اهل الشرع۔

و پایانی عقیقۃ را اگر تالیع سر دارند بخلاق دہند و الا در استعمال خود آرد و پلوست او را بعد دباغت در استعمال جلد کتاب در اندیا تصدق نمایند۔ انتہی کلام المولانا رحمۃ اللہ تعالی علیہ۔



وزدادام مالک رحمہ اللہ عقیقہ دختر و پسر مستحب است بیک بز، و ذبیحہ عقیقہ مثل ذبیحہ قربانی است، پس جایز است عقیقہ از بز و شتر و گاو و میش چنانکہ در قربانی است و جایز نیست از جانور کورچشم و شاخ شکستہ و ناتوان و مریض و نفروشد از لحم او چیزے و نہ پوست آن را بل از گوشت عقیقہ خود خورد و ابل و عیال را بخورند و صدقہ دہد و بہتر است کہ استخوان عقیقہ را نشکند از مفاصل و غیر از مفاصل۔

چنانکہ امام مالک در موطأ فرمودہ :

“قال مالک : الأمر عندنا في العقيقة أن من علق فإنما يعق عن ولده بشاة شاة، الذكور والإناث، وليست العقيقة بواجبة، ولكنها يستحب العمل بها، وهي من الأمر الذي لم يزل عليه الناس عندنا، فمن علق عن ولده فإنما يحى بمنزلة النسك والضحايا، لا يجوز فيها عوراء ولا عجفاء، ولا مكسورة القرن، ولا مريضة، ولا يباع من لحمها شيء، ولا يجلدها، وتكسر عظامها، ويأكل أهلها من لحمها، ويتصدقون منها” انتهى۔

و علامہ محمد بن عبد الباقی زرقانی در شرح موطأ فرمودہ :

“قال مالک : الأمر عندنا في العقيقة أن من علق فإنما يعق عن ولده بشاة شاة، الذكور والإناث قياساً على الأضحية، فإن الذكور والإناث فيهما تساويان خلافاً لمن قال : يعق عن الغلام بشاتين۔

قال ابن رشد : من عمل به فما أخطأ، ولقد أصاب، كما صححه الترمذي عن عائشة أنه ﷺ أمر أن يعق عن الغلام شاتان متكافئتان وعن البجارية بشاة۔ انتهى

“لكن حجة مالک ومن وافقه أنه لما اختلفت الروايات فيما علق به عن الحسنين ترجح تساوي الذكور والإناث بالعمل والقياس على الأضحية، وليست العقيقة بواجبة، ولكنها يستحب العمل بها اتباعاً للفعل النبوي وملا أمره على الاستحباب لأن القاعدة أن الأمر إذا لم يصلح حمل على الوجوب حمل على التنبه، وقال الليث وأبو الرناد وداود : واجبة، وهي من الأمر الذي لم يزل عليه الناس عندنا فلا ينبغي تركها۔

وفيه رد على من زعم نسخها، ومن زعم أنها بدعة، إذ لو نسخت ما عمل بها الصحابة فمن بعدهم بالبدعة، وقد قال ﷺ : ((الغلام مرتحن بعقيقته، يذبح عنه يوم السابع، ويسمى، ويحلق رأسه)) رواه أحمد وأصحاب السنن والبيهقي عن سمرة، وصححه الترمذي والحاكم۔

فمن علق عن ولده فإنما يحى بمنزلة النسك الهدايا والضحايا فتجوز بالغنم والإبل والبقر، خلافاً لمن قصرها على الغنم، لو روي الطبراني عن أنس مرفوعاً : ((يعق عنه من الإبل والبقر والغنم)) لا يجوز فيها عوراء بالذات نيسث أعور، ولا عجفاء بالذات الضعيفة ولا مكسورة القرن ولا مريضة ولا يباع من لحمها شيء، ولا يجلدها، ويكسر عظامها جوازا، تكذيباً للباحثين في تحريم من ذلك، وتفصلهم إياها من المفاصل إذ لا فائدة في ذلك الاتباع الباطل، ولا يلتفت إلى من يقول : فائدة التفاضل بسلامة الصبي، وبقاؤها، فلا أصل له من كتاب ولا سنة ولا عمل” انتهى لمخصراً۔

و اگر قبل یوم ہفتم یا بعد آن عقیقہ کردہ شود عقیقہ فوت گردد و اگر مولود قبل از عقیقہ بمیرد عقیقہ از جانب او ساقط شود۔

چنانکہ احمد بن محمد قسطلانی در ارشاد الساری گفتہ :

“قوله : يذبح عنه يوم السابع۔ تمسك به من قال : إنها مؤتمنة بالسابع، فإن ذبح قبله لم تقع الموق، وإنها تفوت بعده، وبه قال مالک، وقال أيضاً، إن مات قبل السابع سقطت” انتهى۔

و شیخ الامام علامہ ابو عبد اللہ محمد بن محمد بن محمد الشہر باین الحاج المالکی در کتاب مدخل بیان این مسئلہ بر جہ تحقیق و بسط کردہ، اگر تمامی عبارت نقل کنیم کتاب بطولانی کشد ازین جہت فرو گذاشت شد۔

وزدادام شافعی سنت موکدہ است بر روز ہفتم برائے پسر و شاة و برائے دختر یک شاة، و گرچہ عقیقہ واجب نیست مثل اضحیہ، مگر جانور عقیقہ را باید کہ در جنس و سن و سلامت مثل ذبیحہ



قربانی شود و بوقت ذبح نیست عقیقه هم کند، و گوشت او را از خود خورد و بایل و عیال نخراند، و بمحتاجان تصدق نماید و گوشت آن را مثل سایر گوشت به پزند، مگر یک ران دایه را بدو بهتر است که استخوان ذبیحه رانه شکنند، و اگر به شکنند خلاف اولی است -

ورافی که یکی از ائمه شافعیه است گفته که وقت عقیقه از حین ولادت مولود تا بلوغ آنست پس چون بالغ شد عقیقه او از جانب کسیکه اراده عقیقه او می کند ساقط شد، مگر چون مولود بعد بلوغ از جانب خود عقیقه کند جایز بود، و نقل کرده شد از امام شافعی رحمه الله که وی رحمه الله فرموده که عقیقه نه کرده شود از جانب کبیر -

بند نجی که از ائمه شافعیه است می گوید که قول امام شافعی رحمه الله در جواز یا عدم جواز بر ائمه عقیقه نیافته ام، و نزد ما غیر بزنجائی بزور عقیقه جایز نیست، لیکن جمهور بر آنند که بجائی بزرگتر یا گاو ذبح دهد جایز بود -

چنانکه علامه احمد بن محمد قسطلانی در شرح بخاری فرموده :

“وحي سنة مؤكدة، وإنما لم تجب كالأضحية بجاء أن كلا منهما إرادة دم بغیر جنایة” انتهی - کذا فی القسطلانی -

“والعقیقة كالأضحية فی جمیع أحكامها من جنسها وسننها وسلامتها، والأفضل منها، ونیتها، والأكل والتصدق، وسن بطیحا كسائر الولائم إلا رجلا فتعطى نیتة للقتال، بحديث الحاكم وحلوا تفاؤلا سلاوة أخلاق الولد، وأن لا يكسر عظمها تفاؤلا بسلامة أعضاء الولد فإن كسر فخايف الأولى، وأن يذبح سابع ولادته” انتهی، کذا فی القسطلانی - “ثانین بصفة الأضحية عن الغلام، وشاة عن البجارية، رواه الترمذي وأبو داود والنسائي، لأن الغرض استيفاء النفس فاشبعت الدية لأن كلا منهما فداء للنفس، وتعين بذكر الشاة الغنم للعقبة، وبه جزم أبو الشيخ الأصماني، وقال البندنجي من الشافعية: لا نص للشافعي في ذلك، وعندني لا يجزئ غيرهما - والمحذور على أجزاء الإبل والبقر أيضا، بحديث عند الطبراني عن أنس مرفوعا: يبعث عنه من الإبل والبقر والغنم كذا فی القسطلانی -

“وذكر الرافعي أنه يدخل وقتها بالولادة، ثم قال: والاختيار أن لا تؤخر عن البلوغ، فإن أخرت إلى البلوغ سقطت عمن كان يريد أن يبعث عنه، لكنه إن أراد هو أن يبعث عن نفسه فعل، واختاره القفال، ونقل عن نص الشافعي في البوطي أنه لا يبعث عن كبیر” انتهی کذا فی القسطلانی -

واین عابدین در رد المحتار گفته :

“وسننا الشافعي وأحمد سنة مؤكدة، ثمان عن الغلام وشاة عن البجارية” انتهی -

و بعض گفته اند که نزد این امام اجل هم عقیقه مستحب است -

چنانکه عارف شعرانی در میزان گفته :

“ومن ذلك قول مالك والشافعي أن العقیقة مستحبة” انتهی

و نزد امام احمد بن حنبل رحمه الله بروایتی واجب، و بروایت مشهور سنت است موکده، از جانب ذکر دوز، و از جانب اثاث یک بز بروز بهشت از زانیدن مولود، و باید که استخوان جانور عقیقه را از غیر مفاصل نه بشکنند -

چنانکه علامه عبد الوهاب شعرانی در میزان کبری گفته :

“واتفقوا على أن وقت ذبح العقیقة يوم السابع من ولادته” انتهی - کذا فی المیزان -

“ومن ذلك قول مالك والشافعي: أن العقیقة مستحبة مع قول أبي حنيفة أنها مباحة، ولا أقول: إنها مستحبة، مع قول أحمد في أشهر روايته: أنها سنة، والثانية أنها واجبة” انتهی کذا فی المیزان -



“ومن ذلك قول الأئمة الثلاثة أن السنة في العقيدة أن يذبح عن الغلام شتانان، وعن الجارية شاة، مع قول مالك أنه يذبح عن الغلام شاة واحدة كما في الجارية” انتهى كذا في الميزان -

“ومن ذلك قول الشافعي وأحمد باستحباب عدم كسر عظام العقيدة، وأنما تطبخ أجزاء أكبارا، تفادى لا بسلامة المولود” انتهى - كذا في الميزان -

وباستحباب عقيدة صرف قول ائمه اربعه رحمهم الله نبوده است، بلكه جمله اهل علم از اصحاب و تابعين و تبع تابعين و فقهاء و محدثين اتفاق دارند بر استحباب آن، و كسے رانمی دانم كه درین خلاف كرده اند - صرف تفرقه در قول اینها همین قدر نبوده است كه بعضی قائل بوجوب و بعضی بسنت، و بعضی باستحباب اند - لیكن در جواز این كسے را از ائمه دین خلائی نیست -

و حدیث عقیده را هم غفیر از صحابه روایت فرموده اند، مثل علی و عائشه و ام كرزو بریده و سمره و ابوهریره و عبد الله بن عمر و انس و سلمان بن عامر و ابن عباس -

چنانكه امام ترمذی در جامع خود تصریح باین معنی فرموده، و نیز در ان كتاب فرموده :

“والعمل على هذا عند أهل العلم يستحبون أن يذبح عن الغلام العقيدة يوم السابع، فإن لم يستحيا يوم السابع فيوم الرابع عشر، فإن لم يستحيا حتى عنه يوم احدى وعشرين، وقالوا: لا يجزئ في العقيدة من الشاة إلا ما يجزئ في الأضحية” انتهى ما في جامع الترمذی -

و آنكه شیخ عبدالحق دبلوی رحمه الله در شرح مشکوٰۃ و شرح سفر السعادت فرموده اند كه نزد شافعی استخوانهای عقیده را می شكند و نزد مالك نه، انتهى - خلاف است از آنچه كه امام مالك در موطا فرموده، زیرا چه امام مالك در موطا گفته :

“و تكسر عظامها” انتهى -

و زرقانی مالكی در شرح وی گفته :

“ويكسر عظامها جوازا، يكذباً للجاهلية في تحريمهم من ذلك” كما مر -

و خلاف است از آنچه قسطلانی شافعی در ارشاد الساری گفته :

“وأن لا يكسر عظامها فإن كسر خلاف الأولى” انتهى كما مر -

و آنكه گوید كه نزد امام ابی حنیفه رضی الله عنه بدعت است وی خطا كرده، و چگونه این قول بوی نسبت كرده شود با آنكه از احادیث صحیحہ ثابت است، و انكار آن انكار روشنی آفتاب است، بلكه ازین امام اجل و اكمل روایت استحباب كرده اند، و بعضی روایت اباحت كرده اند، مگر امام طحاوی كه از ائمه حنفیه و اعلم به مذهب امام ابی حنیفه است تطوع گفته، و برین روایت اعتماد می كنم كه درین قول مطابقت از احادیث رسول الله ﷺ و آثار صحابه یافته می شود، و تطوع و مستحب مندوب و نفل و ادب همه مرادف المعنی هستند -

چنانكه در در المختار است :

“و مستحب، و ليس مندوباً وأدباً و فضيلة، وهو ما فعله النبي ﷺ مرة، وتركه أخرى”

و ابن عابدین در حاشیه وی گفته :

“و ليس مندوباً وأدباً، زاد غيره: ونظلا و تطوعا” انتهى -

و بعضی از اهل علم كه گفته اند كه عقیده نزد امام ابی حنیفه بدعت است - شیخ بدرالدین عینی قولش را رد كرده اند -

چنانکه در عمدة القاری شرح صحیح بخاری گفته :

“وهذا افتراء، فلا يجوز نسبته إلى أبي حنيفة، وحاشا أن يقول مثل هذا، وإنما قال: ليست بسنة” انتهى كلام العيني.

و اگر کسی و هم کند که چون امام رحمه الله قائل بسنت عقیقه نیست، پس چگونه در مذہب وے عقیقه روا باشد؟ جوابش آنکه مراد از نفی نفی سنت موکده است، نه اینکه نفی از سنت غیر موکده هم است، پس از نفی سنت نفی استیجاب و سنت غیر موکده نمی شود، چرا که در مذہب حنفی اطلاق سنت اکثریه سنت موکده می شود، نه بر مستحب. پس نفی سنت مستلزم نفی مستحب نیست. این چنین فرموده اند شیخ اجل محدث عهد خاتم محققین سیدنا استاذنا مولانا محمد نذیر حسین دہلوی ادامہ اللہ فیوضہ علی رؤس الطالبین در بعض فتوی خود.

و کلام بلاغت نظام علامہ فقیہ برہان الدین مرغینانی مشعر باین امر است.

چنانکہ در کتاب ہدایہ در باب اذان گفته :

“الاذان سنة الصلوة” انتهى.

ظاہر است کہ مقصود از سنت سنت موکده است.

و علامہ نسفی در کنز الدقائق در ان باب گفته :

“سنن الفرائض”

و علامہ عینی در شرح وی گفته :

“سنن أي الأذان عند الجمهور، وقيل يجب، وقيل: فرض كفاية، والأصح أنه سنة مؤكدة” انتهى.

و صاحب ہدایہ درین باب گفته :

“والأفضل للمؤذن أن يجعل أصبعيه في أذنيه، بذلك أمر النبي ﷺ بلا لارضى الله عنه، ولأنه أبلغ في الإعلام، وإن لم يفعل فحسن لأنها ليست بسنة أصلية.”

پس مراد از عبارت اول و ثانی اثبات سنت موکده است از لفظ سنت، و از عبارت ثالث نفی سنت موکده است، نه اینکه نفی از مطلق سنت است. و چگونه مراد نفی مطلق سنت باشد با آنکہ خود تصریح کرده کہ: “بذلك أمر النبي ﷺ”

و روایت کرد امام ترمذی در جامع خود:

“عن عمن بن أبي حنيفة عن أبيه قال: رأيت بلالاً يؤذن، ويدور، ويتبع فاه حصناً وحصناً، وأصبعاه في أذنيه، ورسول الله ﷺ في قبة حمراء آراه... إلى آخره”

و گفته :

“حديث أبي حنيفة حديث حسن صحيح، وعليه العمل عند أهل العلم، يستحسن أن يدخل المؤذن أصبعيه في الأذان” انتهى.



پس معلوم شدہ کہ مراد از لفظ سنت سنت موکدہ است، و از نفی نفی آن۔

و اگر بہ ذہن کسی خطور کند کہ احادیث عقیقہ منسوخ اند از احادیث اصحیہ، چنانکہ امام محمد بن حسن شیبانی دعوے این نموده، پس چگونہ عمل برین صحیح باشد۔

می گویم بفضل اللہ العظیم کہ دلیل امام محمد در نسخ عقیقہ است :

“أما العقیقۃ فبلغنا أنها كانت في الجاهلیة، وقد فعلت في أول الإسلام، ثم نسخ الأضحی کل ذبح کان قبلہ، ونسخ صوم شهر رمضان کل صوم کان قبلہ، ونسخ غسل الجنابة کل غسل کان قبلہ، ونسخت الزکوة کل صدقة کان قبلها، كذلك بلغنا انتھی، کذا فی الموطأ للإمام محمد۔

و علامہ محمد بن محمود عربی محد و خوارزمی مولد در سند امام ابی حنیفہ رحمہ اللہ گفتہ :

“أبو حنیفۃ عن رجل عن محمد بن الحنفیۃ أنه قال : إن العقیقۃ كانت في الجاهلیة، فلما جاء الإسلام رفعت۔ أبو حنیفۃ عن حماد عن إبراہیم أنه قال : كانت العقیقۃ في الجاهلیة، فلما جاء الإسلام رفعت انتھی۔

و علامہ محمد بن محمد الشیر بمر تقی الحسینی الزبیدی در عقود الجواهر المنیضہ فی ادلة مذہب امام ابی حنیفہ رحمہ اللہ گفتہ :

“أبو حنیفۃ عن حماد عن إبراہیم أنه قال : كانت العقیقۃ في الجاهلیة فلما جاء الإسلام رفعت، کذا رواه محمد بن الحسن فی الآثار عنه، قال : وبہ نأخذ انتھی۔

و شیخ الاسلام مولانا سلام اللہ را مہوری در محلی فرمودہ :

“أخرج ابن المبارک والدارقطنی والبیہقی وابن عدي عن علی مرفوعاً : نسخ الأضحی کل ذبح، ونسخ صوم رمضان کل صوم، والغسل من الجنابة کل غسل، والزکوة کل صدقة انتھی۔

وسید جلال الدین خوارزمی الکرمانی در کفایہ حاشیہ ہدایہ گفتہ :

“كان في الجاهلیة ذباح یذبحونها، منها العقیقۃ، ومنها الریجیۃ، ومنها العقیرۃ، وكلها منسوخ بالاصحیۃ انتھی ملخصاً۔

و ہم چنین شیخ عبدالحق در شرح مشکوٰۃ و سفر السعادت از امام محمد رحمہ اللہ ابن مضمون را نقل کرد۔ پس جواب از روایت ابن المبارک والدارقطنی والبیہقی وابن عدي این است کہ

اولاً در اسناد ابن حدیث کلام خواہد رفت، چرا کہ در رواۃ ابن حدیث مسیب بن شریک و عقبہ بن یقظان ہستند، و محدثین در ایشان کلام کردہ اند۔

چنانکہ شیخ الاسلام بدر الدین عینی در بنایہ شرح ہدایہ در کتاب الاصحیہ گفتہ :

“أخرج الدارقطنی ثم البیہقی فی سنینہما فی الاصحیۃ عن السیب بن شریک عن عقبۃ بن یقظان عن الشعبي عن مسروق عن علی رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ ﷺ : نسخت الزکاة کل صدقة، ونسخ صوم رمضان کل صوم، ونسخ غسل الجنابة کل غسل، ونسخت الأضحی کل ذبح، وضعفاه، قال الدارقطنی : السیب بن شریک و عقبۃ بن یقظان متروکان، و رواه عبد الرزاق فی مصنفہ فی أواخر الکاح موقوفا علی علی بن أبی طالب رضی اللہ عنہ انتھی۔

و نیز علامہ عینی در کتاب مذکور در ہمان باب گفتہ :

“أخرج الدارقطنی عن مسیب بن شریک حدیثا عن عبد الملك عن الشعبي عن مسروق عن علی عن النبی ﷺ : نسخ الأضحی کل ذبح، و رمضان کل صوم، قال البیہقی : إسناده ضعیف بمرۃ، و السیب بن شریک متروک، و قال فی التتبیح : قال الفلاس : أجمعوا علی ترک حدیث السیب بن شریک انتھی۔



و اگر بصحت رسد تا هم منافی مطلب ما نیست، چه مطلب حدیث از نسخ و چه واجب آنها است، نه آنکه نسخ اصل فعل است چنانکه صوم رمضان نسخ فرضیت صوم عاشوره است، و غسل جنابت نسخ وجوب هر غسل که در جابلیت بود، هم چنین اضحیه قربانی نسخ وجوب عمل عقیقه است، نه اینکه نسخ اصل فعل است، و چگونه این خواهد شد حال آنکه استحباب صوم عاشوره و استحباب عمل عقیقه از احادیث صحیحیه ثابت است - فرضا گر نسخ استحباب عمل عقیقه از اضحیه ثابت شود تا نسخ استحباب صوم عاشوره هم از صوم رمضان خواهد شد، و اذلیس فلیس -

و قطع نظر این حدیث نسخ را تاخر باید از حدیث منسوخ تا نسخ متحقق شود و ولیما خلاف آنست، زیرا چه اضحیه در سن ثانی از هجرت مشروع شده، و بعد آن در سن ثالث و رابع و ششم و هشتم او نم از هجرت هم عمل بر عقیقه ماند، چنانچه نبی ﷺ حسنین رضی الله عنهما را در سن ثالث و رابع، و ابراهیم رضی الله عنه را در سن هشتم و نهم عقیقه فرمودند، و ام کرز در سال غزوه حدیثیه که سن ششم از هجرت بود حدیث عقیقه روایت کرد - پس معلوم شده که حدیث اضحیه نسخ حدیث عقیقه نیست -

اما حکم اضحیه در سن ثانی از هجرت چنانکه امام بهام علامه شیخ عزالدین جزری الشیرباین الاثیر در کتاب اسد الغابہ فی معرفۃ الصحابہ فرموده :

“وفي السنة الثانية من الهجرة كانت غزوة بدر العظمية في شهر رمضان، وفيها ضحى رسول الله ﷺ بالمدينة، وخرج بالناس، وفتح بيده شاتين، وقيل : شاة انتحى وعلامه زرقانی در شرح مواهب لدنیہ گفته :

“فصل - ذكر بعض وقائع ثمانية الهجرة، وفي ذي الحجة صلى رسول الله ﷺ العيد بالمصلى، وضحى بكبشين، وأمر الناس بالاضحية، وهو أول عيد الأضحية رآه المسلمون انتحى - وعلامه شیخ حسین بن محمد دیاربکری در تاریخ خمیس گفته :

“الموطن الثاني في حوادث السنة الثانية من الهجرة من صوم عاشوراء، و صلوة العيد والتضحية في هذه السنة في ذي الحجة، خرج رسول الله ﷺ يوم عيد الأضحية إلى المصلى، و صلى صلاة العيد فيه، وضحى بكبشين والأغنياء من أصحابه، وهو أول أضحية رآه المسلمون انتحى

و اما حال عقیقه حسن بن علی رضی الله عنه از احادیث بالا معلوم شده، ولیکن سال ولادت شان سن سوم از هجرت بود، چنانکه امام ابن اثیر در اسد الغابہ گفته :

“الحسن بن علي بن أبي طالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف القرشي الهاشمي أبو محمد سبط النبي ﷺ، وأمه فاطمة بنت رسول الله ﷺ سيدة نساء العالمين، وهو سيد شباب أهل الجنة، ورضعناه النبي ﷺ، وشيمه، سماه النبي ﷺ الحسن، وعق عنه يوم سابع، وخلق شعره، وأمر أن يتصدق بزنة شعره فضة... إلى أن قال : ولد الحسن بن علي بن أبي طالب، وأمه فاطمة بنت رسول الله ﷺ، في النصف من رمضان، سنة ثلاث من الهجرة انتحى -

و شیخ جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفاء فرموده :

“الحسن بن علي بن أبي طالب رضي الله عنه، أبو محمد سبط رسول ﷺ، ورضعناه، وآخر الخلفاء، بنصه، أخرج ابن سعد عن عمران بن سليمان قال : الحسن والحسين اسمان من أسماء أهل الجنة، ما سميت العرب بهما في الجاهلية، ولد الحسن في نصف رمضان سنة ثلاث من الهجرة، وروى له عن النبي ﷺ أحاديث، وروى عنه عائشة رضي الله عنها، وخلائق من التابعين، منهم ابنه الحسن، وأبو الحوراء ربيعة بن شيبان، والشعبي، وأبو الوائل، وكان شيمها بالنبي ﷺ، سماه النبي ﷺ الحسن، وعق عنه يوم سابع، وخلق شعره، وأمر أن يتصدق بزنة شعره فضة انتحى -

و اما عقیقه حسین بن علی هم از احادیث بالا معلوم شده، ولیکن سال ولادت شان سن چهارم از هجرت است، چنانکه ابن اثیر در اسد الغابہ گفته :

“الحسين بن علي بن أبي طالب... إلى أن قال : قال الميث بن سعد : ولدت فاطمة بنت رسول الله ﷺ الحسن بن علي في ليال خلون من شعبان سنة أربع انتحى -

و شیخ حسین بن محمد در تاریخ خمیس گفته :



“فصل ذكر ميلاد الحسن، وسبب ميلاد الحسين في الموطن الرابع في السنة الرابعة من الهجرة، وفي نصف رمضان هذه السنة سنة ثلاث من الهجرة ولد الحسن بن علي بن أبي طالب، كذا في الصفوة، قال أبو عمر: وهذا صحيح ما قيل فيه، ذكر عقه عليه السلام عنهما، وأمره يخلق رؤسهما، عن ابن عباس أن رسول الله صلى الله عليه وآله عن الحسن والحسين كبش كبشاً، أخرجه أبو داود وأخرجه النسائي، وقال: كبشين كبشين، وعن علي: عن رسول الله صلى الله عليه وآله عن الحسن، وقال: يا فاطمة اطلقى رأسه، وتصدقى بزينة شعره فضة، فوزناه فكان وزنه درهماً أو بعض درهم “أخرجه الترمذي، انتهى.

اما عقيقه إبراهيم بن رسول الله صلى الله عليه وآله درس نعم از هجرت بود، چنانکه علامه ابن الاثير در اسد الغابه گفته:

“إبراهيم ابن رسول الله صلى الله عليه وآله، وأمه مارية القبطية... إلى أن قال: وكان مولده في ذي الحجة سنة ثمان من الهجرة، وسر النبي صلى الله عليه وآله بولادته كثيراً، وولد بالعالية، وكانت قابله سلمي مولاة النبي صلى الله عليه وآله امرأة أبي رافع، فبشر أبو رافع النبي صلى الله عليه وآله فوهب له عبداً، وطلق شعر إبراهيم يوم سابعه، وسماه، وتصدق بزنته ورقاً، وأخذوا شعره فدفعوه، كذا قال الزبير “انتهى.

واما روايت كردن ام كرز حديث عقيقه را در غزوه حديبيه بالا از روايت صحيح نسائي معلوم شده، اکنون بايد دانست كه بكم سال بوقوع آمده بود پس معلوم كن كه غزوه حديبيه در سال ششم از هجرت شده بود.

چنانكه در تاريخ خميس گفته:

“الموطن السادس فيما وقع في السنة السادسة من الهجرة، وفي حلال ذي القعدة من هذه السنة وقعت غزوة الحديبية “انتهى.

و در اسد الغابه گفته:

“في ذي القعدة اعتمر رسول الله صلى الله عليه وآله عمرة الحديبية، وبالج بيعة الرضوان تحت الشجرة “انتهى.

و شيخ عبدالحق در شرح سفر السعادت گفته:

قصه ذبح عقيقه حسين مقدم است بر حديث ام كرز چه آن در عام احد كه سال تولد امام حسن است بود، و عام ديگر كه بعد از انست سال ولادت امام حسين است. و حديث ام كرز در عام حديبيه سنه سته است. انتهى

و شيخ سلام الله در محلي شرح موطا گفته:

“ويمكن أن يقال: إن المراد نسخ وجوب ما عدا الأضحية لاندبها، كما أن المراد في نظرها نسخ الوجوب، كيف ولم ينسخ التطوع بالصوم والصدقة والغسل، ومما يدل على ذلك أن شرعية الأضحية في الأولى من الهجرة، وعقيقه الحسنين في السنة الثالثة والرابعة، وحديث أم كرز في عام الحديبية سادس الهجرة، والعقيقه عن إبراهيم كان تاسع الهجرة، وقد عمل بها ابن عمر وغيره من الصحابة بعد النبي صلى الله عليه وآله، قال أحمد: الأحاديث المعارضة لتأجيل العقيقه لا يعجب بها “انتهى.

وقول صاحب محلي:

“إن شرعية الأضحية في الأولى من الهجرة”

پس مقصود از لفظ اولي سن اول از هجرت نيست، و چگونه اين صحيح باشد حالانكه مشروعيه درس ثاني از هجرت شده، بل قصد كرده از لفظ اولي اوائل و شروع زمانه هجرت كه آن سن ثاني است بعد از سن اولي. والله أعلم بمراد العباد.

و من بهر ان از شيخ المشايخ قدوة المحققين استاذنا مولانا بشير الملة والدين قنوجي سوال كردم از اين مسئله، پس جوابش تحرير فرمودند: شايد دليل امام محمد رحمه الله همين حديث حضرت علي است

که دار قطنی و غیره روایت کرده اند، و این حدیث اگر بدرجه صحت رسد تا این نسخ و وجوب عقیده ثابت می شود، و این منافی استیجاب عقیده نیست، زیرا چه استیجاب این عمل از احادیث دیگر ثابت است، چنانکه نسخ و وجوب هر روزه منافی استیجاب روزه عاشوره و غیره نیست، و نسخ وجوب هر غسل منافی استیجاب غسل جمعه و غیره، و نسخ هر صدقه منافی استیجاب صدقات نافله نیست، علاوه بر این حدیث بریده که در سنن ابی داود است دلالت می کند که ذبح شاة برای عقیده منسوخ نیست، بلکه منسوخ شد آلوده کردن راس و دوزخون و بیجه که در ایام جاهلیت بود، و مؤید این است که مشر و عتیبه در سنه ثانی از هجرت است و حضرت رسول الله ﷺ عقیده برای حسین رضی الله عنه بسال سوّم و چهارم از هجرت و عقیده ابراهیم رضی الله عنه بسال نهم، از هجرت فرموده اند. اگر عمل عقیده منسوخ می شد خود آنحضرت عمل نفرموده، و آنکه در روایتی آمده که حضرت ﷺ حضرت فاطمه رضی الله عنها را از عقیده حسین رضی الله عنه منع فرمود، مقصود از آن حضرت ﷺ را این بود که از جانب حسین من عقیده نخواهم کرد تو کن. و حدیث ام کرز که درباره عقیده در مشکوٰۃ و غیره موجود است آن حدیث را ام کرز در سال حدیثیه که سال شصیم از هجرت است روایت کرده، و حضرت ابن عمر و غیره از صحابه بعد پیغمبر ﷺ برین عمل کردند، و از قول ابراهیم نخعی و محمد بن حنفیه که از تابعین اند نسخ احادیث مرفوعه ثابت نمی شود ناخ حدیث مرفوع باید چه جائیکه راوی محمد بن حنفیه مجهول است و در حماد بن ابی سلیمان که راوی قول ابراهیم نخعی است تفکرم کرده شده است در آن. انتهی الکلام.

و نیز می گویم که درین حدیث واقع است که زکوة نسخ کرد هر صدقه را، پس توان گفت که صدقه فطر را هم نسخ کرد، زیرا چه حدیث وجوب زکوة موخر است از احادیث وجوب صدقه فطر. چنانکه در تاریخ خمیس گفته :

“فی السنة الثانیة فرضت زکوة الفطر، فكان ذلك قبل العيد یومین، کذا فی أسد الغابة فطلب الناس قبل الفطر یومین، یعلمهم زکاة الفطر، فكان ذلك قبل أن تفرض زکاة الأموال ” انتهی. و حالانکه این چنین نیست که وجوب صدقه فطر ساقط شده، بلکه در زمانه نبی ﷺ صدقه فطر داده می شد، و هم در زمانه صحابه کرام، چنانچه همین است مذهب حضرت علی و دیگر اصحاب مثل عمرو ابن عمرو و جابر و عائشه و غیره هم رضی الله عنهم، چنانکه در بخاری شریف مذکور است. و نزد امام ابی حنفیه واجب است، و نزد امامه ثلثه فرض است. چنانکه در قسطلانی شرح بخاری مسطور است. و از ابن عمر رضی الله عنهما روایت کرده :

“قال : فرض رسول الله ﷺ صدقة الفطر صاعا من شعیر أو صاعا من تمر، علی الصغیر و الکبیر و المملوک ” رواه البخاری.

این است جواب از روایت دار قطنی و بیهقی و ابن عدی و ابن المبارک، و همین است جواب روایت موطا امام محمد. و اما قول ابراهیم نخعی که :

“كانت العقيدة فی الجاهلیة، ثم جاء الإسلام فرضت ”

مسلم نیست بلکه مخالف احادیث صحیحه است، چه بالا از احادیث صحیحه ثابت شده است که در اسلام هم حکم عقیده باقی مانده، و رسول الله ﷺ عقیده فرمود، چندین کس از اصحابه کرام بعمل آوردند، و تواند که امام نخعی را احادیث عقیده نه رسیده باشد، پس قول ایشان صلاحیت ناسخیت احادیث مرفوعه صحیحه نمی دارد. و قطع نظر ازین راوی ابراهیم نخعی حماد بن ابی سلیمان اند، و محدثین در ایشان کلام کرده اند.

شیخ العلامة حافظ شمس الدین ذہبی در میزان الاعتدال فی نقد الرجال گفته :

“حماد بن ابی سلیمان، تکلم فیہ للإرجاء، و قال أبو حاتم - صدوق لا یکنج به، و قال أبو الخرقی : قدم علينا حماد فخرجت إلیه، فإذا علیه ملهنة معصفرة، وقد خضب بالسواد، فلم أسمع منه، وعن الأعمش قال : حدثني حماد بحديث عن إبراهيم، وكان غير ثقة، وقال مرة ثمانية : ما كنا نصدق ” انتهی.

و حافظ الحدیث شیخ ابن حجر عسقلانی در تهذیب تهذیب الکمال فی اسماء الرجال گفته :



”قال النسائي: ثبت إلا أنه مرجح، وقال أبو يعين عن عبد الله بن جبيب بن أبي ثابت سمعت أبي يقول: كان حماد يقول: قال إبراهيم - فقلت: والله إنك لتكذب على إبراهيم أو أن إبراهيم يخطئ، وقال ابن حبان في الثقات: يخطئ، وكان الأعمش يتلقى حمادا، وحين تكلم في الإرجاء فلم يكن يسلم عليه، وقال ابن سعد: كان ضعيفا في الحديث، واختلط في آخر عمره، وكان مرجئا، وقال الذهلي: كثير الخطأ والوهم“ انتهى ملخصا.

ونيز شيخ ابن حجر عسقلاني در تقريب التهذيب گفته:

”حمد بن أبي سليمان مسلم الأشعري، مولا هم أبو اسما عيل الكوفي، فقيه صدوق، له أوهام، من الخامسة، رمى بالإرجاء“ انتهى.

و تراسد که بخوبی که امام محمد رحمه الله هم حکم به نسخ وجوب عقیده فرموده اند نه اینکه قائل اند به نسخ استیجابش، چنانکه شیخ ابن عابدین در رد المحتار گفته:

”تستحب لمن ولده أن يسميه يوم أسبوعه، ويخلق رأسه، ويتصدق عند الأئمة الثلاثة بزنة شعره فضة أو ذهباً، ثم يبعث عنه عند الحلق عقيدته إباحة أو تطوعاً، وبه قال مالك، وسنن الشافعي وأحمد سنة مؤكدة“ انتهى ملخصا.

و تفصیل عبارت این کتاب بالا گذشت پس قول و سعه عند الأئمة الثلاثة افاده کرد بر آنکه نزد امام ابی حنیفه و امام ابی یوسف و امام محمد بقول بعض مباح و بقول بعضی مستحب است، لیکن ظاهراً قول امام محمد که در کتب ایشان مسطور است دال بر آنکه ایشان نفی استیجاب می نمایند، نه اینکه نفی وجوب.

چنانکه در کتاب آثار فرموده که:

”كانت العقيدة في الجاهلية فلما جاء الإسلام رفضت، وبه نأخذ“

و در جامع صغیر گفته:

”لا يبعث عن الغلام ولا عن الجارية“ انتهى.

و هم چنین در موطا خود گفته:

گویم که اگر قول ظاهر ایشان را تاویل نمائی، و بر جاتقدر لفظ وجوب کنی ای ”رفضت وجوبها ولا يبعث وجوباً“ درین صورت مطابقت بین الاحادیث و کلام الامام یابی، و مذنب ما اهل سنت همین است که اگر قول کسی از اهل علم مخالفت کتاب الله و سنت رسول الله باشد قولش را تاویل کنی، و بسوے کتاب الله و سنت رسول الله رجوع نمائی، و موافق آن فتوی دهی، نه اینکه قول امت را مسلم داری از نقص و در کتاب و سنت را تاویل جویی، که این مردود و مطر و داست.

هذا آخر ما قصدنا إيراد في هذا الكتاب المسمى بالأقوال الصحيحة في أحكام النسيئة، فله الحمد والمنة، الآن يناسب أن أبين ما هو من متعلقات هذا الباب، من حكم الأذان حين ولادته، وتسمية المولود بأول يوم كانت أفضل، وغيره، فأقول بفضل الله العلام، وهو ملهم الصدق والصواب.

باید دانست که اذان در گوش راست، و اقامت در گوش چپ مولود بعد ولادت او مستحب است. چنانکه شیخ جلال الدین سیوطی در جلد دوم جامع صغیر فی احادیث البشیر النذیر گفته:

”من ولده ولد فأذن في أذنه اليمنى، وأقام في أذنه اليسرى، لم تضره أم الصبيان“ رواه أبو يعلى في مسنده عن الحسين.

و امام ابو زکریا نووی در اذکار فرموده:



”وقد روينا في كتاب ابن السني عن الحسين بن علي رضي الله عنهما قال قال رسول الله ﷺ: من ولد له ولد فأذن في أذنه اليمنى، وأقام في أذنه اليسرى لم تضره أم الصبيان“

وعلامه على القاري ودرمقاة المفاتيح شرح مشكوة المصابيح فرموده :

”هذا يدل على سنية الأذان في أذن المولود“

وفي شرح السنة :

”روي أن عمر بن عبد العزيز كان يؤذن في اليمنى، ويقيم في اليسرى، إذا ولد الصبي“ انتهى-

و در بعض روایات صرف اذان آمدہ بلا اقامت -

چنانکہ ابو داود و در سنن خود روایت کردہ :

”عن عبيد الله بن أبي رافع عن أبيه قالت : رأيت رسول الله ﷺ أذن في أذن الحسين بن علي حين ولدته فاطمة بالصلاة“ رواه أبو داود و الترمذي-

و گفت ترمذی : ” هذا الحديث صحيح والعمل عليه “

و شیخ الاجل محدث الهند ولی اللہ دہلوی در حجة اللہ البالغہ گفتہ :

”وأذن رسول الله ﷺ في أذن الحسين بن علي حين ولدته فاطمة بالصلاة - أقول : السر في ذلك ما ذكرنا في العقيدة من المصلحة المليية فإن الأذان من شعار الإسلام وأعلام الدين المحمدي، ثم لابد من تخصيص المولود بذلك الأذان، ولا يكون إلا بأن يصوت به في أذنه، وأيضا قد علمت أن من خاصية الأذان أن يضرب منه الشيطان، والشيطان يؤذي الولد في أول نشأته“ انتهى-

و ابن عابدین در باب اذان رد المختار گفتہ :

”لا يسن لغيرها أي من الصلاة والأغلب للمولود“ انتهى-

پس جازا است کہ صرف اذان دہد بلا اقامت ، یا اذان و اقامت ہر دو ، لیکن ضرور است کہ بمقابل گوش مولود اذان بگوید کہ آواز آن بگوش او رسد ، و آنکہ درین دیار اکثر جامعہ سست کہ مؤذن را دور می دارند از مولود ، و اذان می گویند و بعض قبل از ولادت مولود اذان می دهند ، و بعض چند بار اذان می گویند ، این ہمہ اصلی ندارد ، ہر چہ طریقہ مسنون بود بالا گذشت کہ بعد ولادت ولد اذان بگوش راست و اقامت بگوش چپ یکبار بگوید - ہمیں مفہوم می شود از ظاہر احادیث -

و مستحب است کہ بعد از تولد مولود مرد صالح در دہن ولد تخنیک کند ، یعنی خرمائی غانیدہ لعاب دہن خود اندر دہن او بمالد ، تا چیزی از لعاب در شکم او رود ، و اگر خرمائی میسر نیاید تا چیزی کہ مثل او در شیرینی باشد مضغ کردہ در دہنش بدہد ، و جازا است کہ تخنیک کنندہ مرد باشد یا زن مگر اولی و انسب است کہ عالم فاضل یا صالح باشد ، و اگر نباشد تا ہم جازا است ، و مستحب است کہ تخنیک کنندہ برائے ولد دعائے خیر و برکت دہد -

چنانکہ امام ابی عبد اللہ محمد بن اسمعیل بخاری در صحیح خود روایت فرمودہ :

”عن أبي موسى قال : ولد لي غلام فأتيت به النبي ﷺ فسماه إبراهيم فحنكه بتمرّة ، ودعاه بالبركة ، ودفعه إلي ، وكان أكبر ولد أبي موسى“

رواه البخاري -



“عن عائشة قالت : أتى النبي ﷺ بصبي يحنكه فبال عليه فاتبعه الماء ” رواه البخاري -

“عن أسماء بنت أبي بكر أنها حملت بعد النبي ﷺ بن الزبير بمكة قالت : فخرجت وأنا متم ، فاتيت المدينة فزلت قباء فولدت بقاء ، ثم أتيت به رسول الله ﷺ ، فوضعه في حجره ، ثم دعا تمرّة فمضغها ، ثم تفل في فيه ، فكان أول شيء دخل جوفه ريق رسول الله ﷺ ، ثم حنك تمرّة ، ثم دعا له ، وبارك عليه ، وكان أول مولود ولد في الإسلام ، ففرحوا به فرحاً شديداً ، لأنهم قليل اللحم : إن اليهود قد سحر تكلم ، ولا يولد لكم ” رواه البخاري -

وامام مسلم والبوداود وغيرهم احاديث تخنيك مولود روايت فرموده نقلش موجب طوالت است -

وامام نووي در شرح صحيح مسلم گفته :

“اتفق العلماء على استحباب تخنيك المولود عند ولادته بتمر ، فإن تعذر فما في معناه ، وقريب منه من الحلو فيمضغ الحنك التمر حتى تصير مائعة يتلغ ، ثم يفتح فم المولود ، ويضع فيه ، ليدخل شيء منها جوفه ، وليستحب أن يكون الحنك من الصالحين ، ومن يتبرك به ، رجلاً كان أو امرأة ، فإن لم يكن حاضر عند المولود حمل إليه ” انتهى -

وقسطلاني در شرح صحيح بخاري گفته :

“وتخنيكه يوم ولادته بتمر فلو بان يعض التمر ، ويدلك به حنكه داخل فيه حتى ينزل إلى جوفه منه شيء ، وقيس بالتمر الحلو في معنى التمر الرطب -”

وعيني در شرح صحيح بخاري اين چنين فرموده الا بزيادت اس که اول دروے تراست ، که اگر تمر مير نايد عمل نخل يعني شهد ديد ، ورنه هر چيزی که در حلو مثل تمر باشد -

و مستحب است که بروز بمفتم از ولادت تسميه مولود کرده شود ، و همان روز عقيقه ، و اگر استطاعت عقيقه نداشتند ، و روز اول از ولادت تسميه مولود کند ، و صورت تطليق همين است ميان احاديث تسميه بروز اول از ولادت -

چنانکه امام بخاري در صحيح خود فرموده :

“باب تسميه المولود غداً لولد لمن لم يعق عنه ، وتخنيكه - عن أبي موسى رضي الله عنه قال : ولد لي غلام فاتيت به النبي ﷺ فسماه ابراهيم ، فحنكه بتمرّة ” رواه البخاري -

وقسطلاني در شرح وی گفته :

“إن من لم يرد أن يعق عنه لا تؤخر تسميته إلى السابع ، ومن يريد أن يعق عنه تؤخر تسميته إلى السابع ”

وقال النووي في الاذكار :

“تسن تسميته يوم السابع أو يوم الولادة ، ولكل من القولين أحاديث صحيحة ، فعمل البخاري يوم الولادة على من لم يرد العتق ، وأحاديث يوم السابع على من أراد كماً ترى ”

قال ابن حجر :

“وهو جمع لطيف لم أره لغيره ” انتهى -

ولازم است که ولد را موسوم کند با حسن اسماء چون عبدالله و عبدالرحمن و امثال ابن ، و با اسماء انبيا عليهم السلام - چنانکه امام نووي در اذکار فرموده :



”روینانی صحیح مسلم عن ابن عمر رضی اللہ عنہما قال: قال رسول اللہ ﷺ: إن أحب أسماء إلى الله عز وجل: عبد الله وعبد الرحمن“

”وروینانی صحیح البخاری و مسلم عن جابر رضی اللہ عنہ قال: ولد لرجل منا غلام فسماه القاسم، فقلنا: لا تکنیک أبا القاسم، ولا کرامته، فأنبر النبی ﷺ فقال: سم ابنک عبد الرحمن“

”وروینانی سنن أبی داود والنسائی: تسما بأسماء الأنبياء، وأحب الأسماء إلى الله تعالى عبد الله وعبد الرحمن، وأصدقها حارث، وهام، وأتقها حرب ومرة“ انتهى۔

و باسم قبیح تسمیہ مولود نکند، چنانکہ عادت ابن دیار جاری بودہ است کہ بہ عبد الرسول و عبد النبی و بندہ علی و سالار بخش و مدار بخش و پیر بخش موسوم می کنند، و ابن نبی دانند کہ خدائے تعالیٰ بیرون آورد ایشان را از شکم ہائے مادران ایشان، و نبی دانستند ہیچ چیز را، و داد ایشان را گوش برائے سماعت، و چشمہا برائے بصارت و دلباسا کہ ایشان شکر ادا کنند و بہ عبودیت آن مصروف شوند، و دیگر آن را با و ہمسر نکند بہ ہیچ چیز و نہ اینکہ چون پیدا کرد ایشان را خدا، و داد انعام ہائے خود، پس خدائے تعالیٰ را فراموش کردند، و بعد فلان و بندہ فلان موسوم ساختند، و بجائے شکر خدا شکر دیگران بجاء آوردند۔

خدائے تعالیٰ در سورۃ نحل ارشاد فرمودہ :

وَاللَّهُ أَفْرَجُكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ

و در تفسیر حسینی می گوید کہ چون حوا علیہا السلام حاملہ شد ایلیس بر صورت مجہول بر حوا علیہا السلام ظاہر گشت و گفت در شکم تو چہ چیز است؟ حوا جواب داد کہ نمی دانم، ایلیس گفت کہ شاید سمعی یا بہیمہ باشد، انگاہ پرسید یعنی بیرون آید یا شکم را بشکافند و بیرون آرند، حوا علیہا السلام ترسید و صورت ماجرا آدم علیہ السلام در میان آورد، آدم نیز اندیشہ ناک شد، و ایلیس دیگر بارہ خود را بر صورت دیگر برایشان ظاہر کردہ از سبب ملال حال ایشان پرسید، حال باز گفتند، ایلیس گفت: غم خورید کہ من اسم اعظم می دانم، و مستجاب الدعوات ام، از خدا درخواست کنم کہ این عمل را مثل شما بشرے راست خلقت گرداند، و خروج او بآسانی باشد بشرط آنکہ او را عبد الحارث نام کنید و نام ایلیس در میان ملائکہ حارث بود، حوا علیہا السلام این فریب را قبول کرد۔
انتهی۔

چنانکہ خدائے عزوجل حکایت ابن در قرآن پاک می فرماید:

وَالَّذِي خَلَقْتُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا فَلَمَّا تَغَشَّاهَا حَمَلَتْ حَمْلًا خَفِيًّا فَمَرَّتْ بِهِ فَلَمَّا أَثْقَلَتْ دَعَوَا اللَّهَ رَبَّهَا لَعَلَّهَا أَنْتَ تَكُونُ مِنَ الشَّاكِرِينَ ۝ فَلَمَّا آتَتْهَا صَاحًا جَلَالَهُ شُرَكَاءَ فِيهَا أَتَتْهَا فَقَالَتْ يَا أَيُّهَا اللَّهُ عَالِمُ كُنُونِ

یعنی اوست اعنی خدائے تعالیٰ آنکس کہ پیدا کرد شمار از یک تن کہ آدم علیہ السلام است و پیدا کرد از ان یک شخص زنش را تا آرام گیرد و اوے پس آن ہنگام کہ پوشید آدم علیہ السلام حوا را یعنی خلوت کرد بار گرفت حوا باری سبک پس آمد و رفت کرد بان بارسبک بعد از ان چون حوا گران بار شد بان بارے کہ در شکم او بود یعنی فرزند بزرگ شد ہر دو دعا کردند بجناب پروردگار نویش کہ اگر فرزندی شائستہ بدی ما را باشیم از شکر کنندگان پس چون داد خدا تعالیٰ ایشان را فرزند می شائستہ گردانیدند آدم و حوا برائے خدا شکرکتے یعنی شریکے ساختند در اسم در آنچه داد اولاد آدم و حوا را نہ در عبادت یعنی بدل کردند عبد اللہ را بعد الحارث پس بلند قدر است خدا از آنچه شریک مقرر می کنند۔ کذا فی فتح الرحمن و تفسیر حسینی بتغیر۔

و در تفسیر جلالین گفته :

هُوَ الَّذِي خَلَقْتُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ آي آدم وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا حواء لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا وَيَأْتِيهَا فَلَمَّا تَغَشَّاهَا جَامِعًا حَمَلَتْ حَمْلًا خَفِيًّا النطفة فَمَرَّتْ بِهِ ذَهبت وجاءت بحفنة فَلَمَّا أَثْقَلَتْ بحبر الولد في بطنها واشتقت أن يكون بهيمة دَعَوَا اللَّهَ رَبَّهَا لَعَلَّهَا أَنْتَ تَكُونُ مِنَ الشَّاكِرِينَ لك عليه فَلَمَّا آتَتْهَا ولدا صَاحًا سويا لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ لك عليه فَلَمَّا آتَتْهَا ولدا صَاحًا جَلَالَهُ شُرَكَاءَ وفي قراءة بكسر الشين والتونين أي شريكاً فيما آتاهما بتسميته عبد الحارث ولا ينبغي أن يكون عبد الإله، وليس باشرak في العبودية لصحة آدم، روى سمره عن النبي ﷺ قال: ولما حملت حواء طاف بها إبليس، وكان لا يعش لها ولد فقال: سميه عبد الحارث، فإنه يعش، فسمته فهاش فكان ذلك من وحى الشيطان، وأمره، رواه الحاكم وقال: صحيح، والترمذي وقال: حسن غريب انتهى۔



پس ازین آیه کریمه صاف واضح شده که خود را عبد غیر خدا گفتن خواه عبد انبیاء عظیم السلام یا اولیاء، رضی اللہ عنہم باشد یا شیاطین و اصنام باشد هم شرک است، و این را شرک فی التسمیه گویند، زیرا که نزد خدائے تعالیٰ بس ناپسندیده است که باو سدیگران را شریک کرده شود، و ظاہر است که بہ تسمیہ عبد غیر خدائے تعالیٰ ہمیں مقصود می باشد که ترقی درجات و عمرش شود، و این صریح شرک است۔ و اگر مقصود این نباشد تا ہم خالی از یلوی شرک نیست۔ لہذا رسول اللہ ﷺ فرمود کہ تحقیق شما خواندہ خواہید شد بروز قیامت بنام خود و بنام آبائی خود، پس لازم ست کہ تسمیہ خود نیک کنید و با سب نام ہائے قبیح مسمی نشوید، بلکہ رسول اللہ ﷺ اسم قبیح را با سب فصیح تغیر می داد، و صحابہ را برائے این امر می فرمود۔

عن أبي الدرداء رضي الله عنه قال قال رسول الله ﷺ: إنكم تدعون يوم القيامة بأسماء آبائكم وأسماء آبائكم، فاحسنوا أسماءكم کم رواہ ابو داود

و شیخ امام ابن اثیر در اسد الغابہ فرمودہ :

أبو هريرة قد اختلفت في اسمه اختلافا كثيرا، قيل : عبد الله بن عبد شمس، وقيل : عبد غنم، وبالحمله فكل ما في هذه الأسماء من التعجيد فلا شبهة أنها غيرت في الإسلام، فلم يكن النبي ﷺ يترك اسم أحد عبد شمس أو عبد غنم أو عبد العزى أو غير ذلك، فقليل كان اسمه في الإسلام : عبد الله، وقيل : عبد الرحمن، قال الهيثم بن عدي : كان اسمه في الجاهلية عبد شمس، وفي الإسلام عبد الله، وقال ابن إسحاق : قال لي أصحابنا عن أبي هريرة : كان اسمي في الجاهلية عبد شمس، فسماني رسول الله ﷺ عبد الرحمن، وإنما كنت بأبي هريرة لاني وجدت حرة فعملتاني كسي، فقليل لي : أنت أبو هريرة۔ انتهى ملخصا۔

و علمائے محققین در تسمیہ عبد النبی و عبد الرسول و غیرہ منع شدید فرمودہ اند، چنانکہ شیخ ولی اللہ دہلوی در حجة اللہ البالغہ در باب اقسام شرک فرمودہ :

منها أن نسمي أبناءهم عبد العزى وعبد شمس ونحو ذلك، فقال الله : هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا ذُرُوءًا مُنْتَبِذًا لِيَتَفَكَّرُوا فِيهَا لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ الآية، وجاء في الحديث أن حواء سمت لدها عبد الحارث، وكان ذلك من وحى الشيطان، وقد ثبت في أحاديث لا تحصى أن النبي ﷺ غير أسماء أصحابه عبد العزى وعبد شمس ونحوها إلى عبد الله وعبد الرحمن وما أشبهها، فلهذه أشباح وقوابل للشرک، نحى الشارع عنها لكونها قوابل لہ۔ انتهى۔

و شیخ ابن حجر مکی پیشی در تحفۃ المحتاج شرح منہاج فرمودہ :

ويحرم ملك الملوك لأن ذلك ليس بغير الله، وكذا عبد النبي وعبد الكعبة أو الدار أو على أو الحسن، لإيحاء التشريك۔

و شیخ نور الدین علی بن سلطان القاری در مرقاۃ المفاتیح شرح مشکوٰۃ المصابیح گفتہ :

لا يجوز نحو عبد الحارث ولا عبد النبي ولا غيره بما شاع بين الناس۔ انتهى۔

و نیز علامہ علی القاری در شرح فقہ اکبر در فصل فی الکفر صریحا و کنایا گفتہ :

وأما اشتهر من التسمية بعبد النبي فظاهره كفر إلا إن أراد بالعبد المملوك۔ انتهى۔

و شیخ الاجل محدث البند قطب دین محمد الدہلوی در فتح الرحمن فی ترجمۃ القرآن زیر قولہ تعالیٰ :

فلما آتاهما صالحا جعلا شرکا لہ فرمودہ :

مترجم گوید این تصویر است حال آدمی را کہ نزدیک ثقل حمل نیت اخلاص درست کند، و چون فرزند بوجود آید آن را فراموش سازد و در تسمیہ اشراک کند، ازین جا دانستہ شد کہ شرک در تسمیہ نوعی است از شرک، چنانکہ اہل زمانہ ما غلام فلان و عبد فلان نام نہند۔ انتهى۔



و نیز همین شیخ اجل در تشدید اقتناع این همه اسماء در کتاب البدور البازغه افاده فرموده نقل آن موجب طوالت است و خاتم المفسرین والمحدثین مولانا شاه عبدالعزیز دہلوی در تفسیر فتح العزیز تحت قولہ تعالیٰ :

فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا... الخ گفته :

اما بمسر کنندگان در غیر عبادت پس بسیار اند، ازان جمله کسانی که در ذکر دیگران را با خدا بمسر می کنند، و نام دیگران را مانند نام خدا بطریق تقرب ذکر می نمایند، و ازان جمله اند کسانی که در ذبح و نذر و قربانی با خدا دیگرانرا بمسر می کنند، و ازان جمله اند کسانی که در نام نهادن خود را بنده فلان عبد فلان می گویند، و این شرک در تسمیه است - انتہی -

و شیخ القفطام ماجرنی سبیل اللہ العلام عالم النبیل مولانا محمد اسماعیل شہید ہم تحقیق این معنی در کتاب تقویۃ الایمان فرموده، جزاہ اللہ خیر الجزاء -

و جزاین بسیارے از علمائے ثقات مثل امام منصور بن یونس در کتاب شرح زاد المستنفع، و صاحب المحض الانوار، و صاحب شریعۃ الاسلام بروش پر دانخته اند، و مجرمت تسمیه باین همه اسماء رفته اند -

چنانچہ استاذنا العلام مولانا بشیر الملتی والدین القنوجی در کتاب خود مسمی "بصواعق الابیۃ لطرف الشیاطین اللہابیۃ" اقوال این همه علماء نقل فرموده اند، و اعتراضی کہ درین باب بعض از مشرکان بدایون بر کلام الشیخ الجلیل المحدث النبیل مولانا محمد اسماعیل شہید رحمہ اللہ تعالیٰ بود ازانین جواب شافی داده اند، و خلائق را از پنجه ضلالت آن رئیس المبتدعین نجات داده اند -

قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا - تمت -

قال العبد الضعیف : کان ابتداء تسوید هذه الرسالة خامسا من شهر رمضان سنة أربع وتسعين بعد مائتين وألف من الهجرة النبویة، صلوات اللہ علیہ، ولقد استراح القلم من تحریر هذه الأوراق عشرين من شوال فی السنة المذكورة، فحمدت اللہ حمداً کثیراً فقط -

عبارتیکہ حضرت شیخ الاجل محدث البند برین رسالہ تحریر فرموده اند اینست :

" هذه الرسالة ناطقة بالصدق والصواب، محررها مصیب بلا ارتیاب، کما لا تخفى علی اولی الألباب، فمن کان مستنفا فليستن بهذا الكتاب، یشاب عند رب الأرباب یوم الحساب، واللہ أعلم بالصواب "

(مهرسید محمدنذیر حسین)

عبارت نامه کہ حضرت شیخ بعد ملاحظہ بمولف رسالہ زیب قلم فرموده اند اینست

بسم اللہ الرحمن الرحیم

از عاجز محمدنذیر حسین بمطالعہ گرامی مولوی صاحب جامع الحسنات والکمالات مولوی محمد شمس الحق صاحب سلمہ ربہ، بعد السلام علیکم ورحمۃ اللہ وبرکاتہ واضح رائے سامی باد کہ درین جا بفضل الہی خیریت است و خیر و عافیت آن جامع ثنات مطلوب - رسالہ در باب تحقیق سنیت عقیقہ کہ نوشته اند بنظر گزشتہ موضع مرام شد، الحمد للہ کہ آن صاحب بحال تحقیق حقیق از کتب علمائے ثقات محققین مسئلہ مبحث عنہا را برنگاشتند، و امری در تصریح و تنقیح آن فروگذاشتند و علم ظفر بیکر برنام نامی خود برداشتند، و غبار خجالت و جہالت بر چہرہ مقابل الداء الخصاص اپناشتند، جزاکم اللہ خیرافی الدارین کہ دادست سنہیہ دادند، و رسم و آئین طریقہ رضیہ نہادند -



زبے معجز نمای سحر کردار	کلیم معنی از کلکش عصادار
ازو فرعونیان راول دونیم است	بلے مصر معانی را کلیم است
ندانم وصف طبع آن گهر بنج	که گنج رست با گنجینه با گنج

زادک اللہ علمانا فہما کمالا

اشعار تاریخ تصنیف رسالہ حقیقہ

از ذوق فاضل کثیرہ متصف باوصاف حمیدہ تذکارا للتحققین مقتنی اثرا امام النبیین صلوٰۃ اللہ علیہ والتسلیم، اعنی الکامل الالمعی مولوی شہود الحق اعلیٰ درجہ عظیم آبادی

الایا اہل عرفان و نور	دنی مستحکم لایام السرور
ستودن باچہ آمد روزگارے	کہ ہر سو عشوہ زیبا نگارے
صدائے مطربانہ عشرت انگیز	بہرناز و ادائیش راحت آمیز
نیامیز وچہ ہا گلگوں نگارے	بہر خال و خطش زیبا بہارے
ہمہ اعلام مشتاق تماشا	ز فرط شوق ہریک دیدہ فرسا
کتاب منتخب لب لبابے	مفید و ہادی احسن خطابے
مدل موجزو مملوز تحقیق	نہ تدقیقی فروہشہ نہ تشقیق
قلیل اللفظ فی معنی کثیر	صغیر الحکم فی النفع کبیر
ندانم این چہ رنگین داستانی	فدامی محو لطفش بوستانے



عجب این نسخہ پر تاثیر آمد	مریض جہل را اکسیر آمد
بمکن حمد علامہ زمانہ	وحید دہر فہامہ یگانہ
بعلوم و فضل ممتاز اہل	ملاؤ طالبان جامع فضائل
نباشد اسم او محتاج توضیح	درین عالم نور اوست تلویح
بخوبی با مرتب گشت اکنون	ہمہ آفاق شد زین فیض مشحون
جزاہ اللہ فی الدارین خیرا	جزاء کمالا خیرا کثیرا
دلم آن وقت داد آواز از جوش	کہ تا کہ غفلت ای مدہوش بیہوش
رقم زن از سن ہجری تصنیف	کہ تا مخفی نہاند سال تالیف
ہمان دم کرد القالم غیب	زراہ صدق گواہین دم بلا ریب
برای طالبان بادا کفیلے	پے تقریر حق قاطع دلیلے

قطعة تاریخ تصنیف رسالہ عقیقہ از نتائج افکار سرآمد شعراء زمن جامع منقول

زبدۃ المحدثین خلاصۃ المفسرین العالم اللوذعی مولوی عبدالغنی صاحب عظیم آبادی نورپوری

صد شکر ہزار شکر بگزار	کاین نسخہ غنی عجیب آمد
از بہر مریض جہل مطلق	عیسے صفت طیب آمد
نقش رخ شاہدان الفاظ	محبوب دل حبیب آمد



بر حسن عروس ہر معانی	صد حجت حق رقیب آمد
مقبول جهان چنان نہ گردد	کز سرور ہر بلیب آمد
رازی است کی رازدارش	بحر از قد مش نقیب آمد
در خلق بشمس شد معرفت	حق در مدح خطیب آمد
رفتم چو بقعر فکرتاریخ	بر اوج فلک نصیب آمد
از روی طلب ز غیب ناگاہ	بانگ جمل غریب آمد

قطعه تاریخ طبع رسالہ از جناب مولوی و حکیم عبدالرحمن صاحب ڈومرانوی البہاری

داد ہاتف نداء عرش برین	جہذا کوشش لیب واریب
پی اسکاٹ ہر غمی و دغوی	در نسیکہ شد این کتاب عجیب
سال طبعش زول بہ پرسیدم	گفت آن را، کج عجیب غریب

تمت

فہرست کتاب

حمد باری تعالیٰ

تضعیف مسیب بن شریک و عقبہ بن یقظان رحمہما اللہ

نعت رسول اللہ ﷺ

حدیث عقیدہ متاخر است از احادیث اضحیہ - -

منقبت خلفائے راشدین و غیر ہم رضوان اللہ علیہم اجمعین

حدیث نسخ الاضحیٰ کل ذبح کان قبلہ مانع است صدقہ فطر را۔

سبب تالیف کتاب

جواب قول ابراہیم نخعی رحمہ اللہ

وصیت ائمہ اربعہ رحمہم اللہ

تضعیف حماد بن ابی سلیمان

تعریف لفظ عقیقہ

محاکمہ در قول امام محمد رحمہ اللہ

احادیث در باب عقیقہ

اذان بعد ولادت مولود

مطلب حدیث لا احب العتوق

تحذیک مولود

اطلاق لفظ عقیقہ مکروه است یا نہ

تسمیہ مولود بروزاول یا بمقتم از ولادت

مذہب امام ابی حنیفہ در باب عقیقہ

تسمیہ بعد النبی وغیرہ شرک فی التسمیہ است

مذہب امام مالک در باب عقیقہ

تمت

مذہب امام شافعی در باب عقیقہ

مذہب امام احمد بن حنبل در باب عقیقہ

رد قول آن کس کہ قول بابتداء عقیقہ نسبت امام ابی حنیفہ کردہ

مستحب وادب و تطوع و مندوب و فضیلت و نفل بہہ مرادف المعنی ہستند



از نفی سنت مؤکده نفی مستحب نمی شود
جواب دلیل امام محمد رحمه الله به نسخ عمل عقیده

هدایا معذی والتداعلم بالصواب

مجموعه مقالات، وفتاویٰ

صفحه نمبر 648

محدث فتویٰ